

تأملی در کودتای ۱۲۹۹

سید مصطفی تقوی

taghavi@iichs.org

پس از آنکه همه راههای توفیق به روی قرارداد ۱۹۱۹ بسته شد و همه کوششهای دولت بریتانیا در این باره با ناکامی روبه‌رو شد و نیروهای نظامی آن دولت هم می‌بایست در بهار ۱۳۰۰ش ایران را ترک می‌کردند، در میان سیاستگذاران انگلیس دو طرح دیگر برای تأمین موقعیت و منافع بریتانیا در ایران مطرح شد. یکی رها ساختن شمال ایران و «تأسیس فدراسیون جنوب» و دیگری، تأسیس دولت مقتدر مرکزی از طریق کودتا بود. جی.پی. چرچیل و سر پرسی کاکس از طرح اول حمایت می‌کردند، اما این طرح با مخالفت دفتر هند و وزارت خزانه‌داری که حاضر به تأمین هزینه آن نبود روبه‌رو شد و بدین ترتیب، جناح وزارت جنگ که از طرح دوم حمایت می‌کرد موفق شد نظر خود را به اجرا بگذارد. اکنون که طرح کودتا و ایجاد دولت مرکزی مقتدر به عنوان آخرین چاره در دستور کار قرار گرفت، باید همه تجربیاتی را که از شکست قرارداد به دست آمده بود، در اجرای کودتا به کار بسته می‌شد. مهم‌ترین درسی که استعمار انگلیس از مبارزات مردم و شکست قرارداد گرفت این بود که دیگر دوران سلطه مستقیم به سر رسیده است و از رجال وابسته به حاکمیت موجود کاری ساخته نیست. انگلیس همچنین دریافت که هر شخصی و هر اقدامی که در مظان وابستگی به انگلیس قرار گیرد، محکوم به شکست است. بنابراین، با توجه به تمام نکاتی که گفته شد، دولت کودتا باید ویژگیهای زیر را داشته باشد تا امکان موفقیت داشته باشد:

– دولت کودتا باید خود را نوگرا، انقلابی و در عین حال ضد کمونیسم وانمود کند تا بتواند مدعی پاسخگویی به نیاز عمومی جامعه شود، مدافع باورهای دینی و ملی مردم جلوه کند، با چهره‌هایی تازه، خود را از هیئت حاکمه آن روز جدا نشان داده افکار

عمومی را به خود امیدوار سازد.

– دولت کودتا برای اینکه به سرنوشت دولتهای قبل از خود گرفتار نشود باید تولدش طبیعی جلوه نماید، برای افکار عمومی توجیه‌پذیر باشد، از هرگونه شائبه وابستگی به بریتانیا به دور بوده مستقل بنماید.

– دولت کودتا در عین ضد کمونیسم بودن، نباید برای دولت شوروی تحریک برانگیز باشد. بنابراین نباید دولتی صرفاً نظامی و تهدیدکننده همسایگان تلقی شود.

برای تحقق این طرح با ویژگیهای فوق، سیاست‌گزاران انگلیس اقدامات خود را در محورهای زیر سازماندهی کردند:

– زمینه‌سازی لازم برای کودتا

– شناسایی رهبران کودتا

– سازماندهی و اجرای کودتا

زمینه‌سازی

انگلیسیها، برخلاف موارد پیشین که معمولاً درباره نامزدهای ریاست دولت با شاه به گفت و گو می‌نشستند و به گونه‌ای با هم به توافق می‌رسیدند، درباره کودتا و مجریان آن نخواستند هیچکدام از رجال ایران و حتی شخص شاه در جریان امور آن قرار بگیرد. اگرچه نرمن در دیدار با احمدشاه موافقت او را برای روی کار آوردن یک دولت مقتدر کسب کرده بود،^۱ اما آنها می‌دانستند که ممکن است شاه با افرادی که آنان برای رهبری دولت جدید در نظر گرفته‌اند موافقت نکند و با بحران مواجه بشوند. از این رو، تصمیم گرفتند طوری اقدام کنند که فرصت هرگونه چانه‌زنی سیاسی را از شاه و رجال سیاسی کشور بگیرند و آنان را در برابر عمل انجام شده‌ای قرار دهند که جز پذیرش آن چاره‌ای نداشته باشند. آنچه به واقعه سوم اسفند ۱۲۹۹ ماهیت کودتایی می‌بخشد همین نحوه عمل سیاستمداران انگلیس است و اگر غیر از این بود، حداکثر، دولتی تحمیلی مانند دولتهای پیشین تلقی می‌شد. به هر حال، وقوع کودتا و پذیرش آن، نیازمند ایجاد زمینه ذهنی مناسب در جامعه بود.

اوضاع عمومی جامعه ایران در آستانه کودتا در وضعیت مطلوبی نبود و زمینه‌های لازم برای پذیرش یک دگرگونی را نیز داشت. بر اثر تندرویهای بی‌حساب، ضعف

1. British Documents on foreign affairs, vol. 14. 421. Norman to Curzon, Jan. 15, 1921.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
آیت‌الله سید حسن مدرس | ۱۲۸۷-۱۳۸۷م

مدیریت و نداشتن برنامه‌های کاربردی برای اداره کشور، از انقلاب مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، ۵۱ بار هیئت دولت تغییر کرد. مداخله روس و انگلیس در امور کشور، که از آغاز سلطنت قاجاریه شروع شده بود، همواره روزافزون بود و به ویژه در دوران جنگ جهانی اول به اشغال کشور و حضور نظامی آنان انجامید و بی‌ثباتی سیاسی و نابسامانی اقتصادی را شدت بخشید. به بیان دیگر، جامعه ایران ثمره آزادی‌ای را که مشروطه‌خواهان سکولار ادعای آن را داشتند، دید و اکنون خواهان نظم و امنیت و پیشرفت کشور بود. اما طبیعی است که این را از رجال اصیل خود می‌خواست و نه از دولتهای بیگانه. در چنین فضایی، نخبگان سیاسی کشور به شیوه‌های گوناگون به این

بحران پاسخ می‌دادند. صرف‌نظر از رجالی که همواره در همه امور کشور منتظر تصمیم دولت انگلیس بودند، تعدادی در پی نیروی سومی بودند و در این راستا از دولت آلمان تمجید می‌کردند.^۲ نهضت‌هایی که در شمال به رهبری میرزا کوچک‌خان و در تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی رخ دادند نیز گونه دیگری از واکنش در برابر این بحران بودند. گروه دیگری از قبیل آیت‌الله مدرس و چند تن از رجال ملی به اصلاحات تدریجی معتقد بودند و در این راستا می‌کوشیدند. نکته شایان توجه آن است که سند و دلیلی در دست نیست که هیچکدام از این پاسخها در بردارنده خطری برای تمامیت ارضی و استقلال ایران بوده باشند تا خود آنها و یا بزرگنمایی آنها توجیه‌کننده کودتا باشد.^۳ اما دولت انگلیس، به طور مستقیم و غیرمستقیم، می‌کوشید از هر گونه اقدام بومی و ملی برای اصلاح امور و به جریان افتادن فرایند رشد و توسعه به دست نیروهای اصیل جامعه جلوگیری کند تا سرانجام بتواند مفاد قرارداد را در قالب کودتا به عنوان پاسخ نابسامانها بر جامعه تحمیل کند. البته آن دولت با شناختی که از رجال ایران و گرایشهای سیاسی آنها داشت، می‌دانست که در جریان کودتا و تأسیس یک دیکتاتوری نظامی، از همکاری بخش قابل توجهی از مشروطه‌خواهان نیز بهره‌مند خواهد شد.

بزرگنمایی و خامت اوضاع کشور و ایجاد رعب و وحشت در دل شاه و رجال و جامعه، کارسازترین حربه بود. سوء استفاده از خطر شوروی برای ایران و بزرگنمایی آن یکی از این دستاویزها بود. دولت روسیه شوروی برای اینکه از خصومت دولت انگلیس و دولتهای انگلیس‌گرای ایرانی نسبت به خود بکاهد و آنان را وادار به نرمش و مسالمت

۲. یحیی آرین‌پور، از صبا تا بنام، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷، ج ۲، صص ۳۲۲-۳۱۷.

۳. چند تن از نویسندگان اوضاع ایران در آستانه کودتا را به گونه‌ای وحشت‌انگیز ترسیم می‌کنند که گویا هیچ راه‌حل اصلاحی در پیش پای ملت ایران وجود نداشت و کودتا، آن هم با همان شیوه و به وسیله همان مجریان، تنها اقدامی بود که ملت ایران می‌بایست انجام می‌داد. در این نوشته‌ها ضمن اینکه کودتا دارای پشتوانه وسیعی در میان طبقات مختلف جامعه و انمود می‌شود، هرگونه اختلاف و اصطکاک میان سران قبایل و عشایر با دولت مرکزی را، که در ساختار سیاسی - اجتماعی آن روز ایران امری طبیعی و معمولی بود، به عنوان ادله و نشانه‌های تلاشی و تجزیه کشور قلمداد می‌نماید. حال آنکه واقعیت امور غیر از این است و به نظر می‌رسد این‌گونه تحلیلها بیش از آنکه به تبیین کودتا بپردازند، توجیه‌کننده آن‌اند. برای آگاهی بیشتر در این باره، از میان نوشته‌های بسیار، برای نمونه رک: سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان، بوافادان قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷، صص ۵-۲۲۲؛ علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین - معین، ۱۳۷۲، صص ۶۰-۵۹ و ۹۲-۹۳.

در برابر انقلاب شوروی بنماید، حمله به شمال ایران به بهانه تعقیب افسران روسی ضدانقلاب، حمایت از جنگلیها و بلشویکهای شمال و تبلیغ این مسئله که ایران آماده انقلاب کمونیستی است را در دستور کار خود قرار داد.^۴ بنابراین، در حالی که روسها از ترویج این دیدگاه، که جامعه ایران آماده پذیرش مرام آنهاست ناراضی نبودند، انگلیسها هم از گسترش آن بهره‌برداری سیاسی می‌کردند. این در حالی بود که در همین مقطع تاریخی، اگرچه برخی از کمونیستهای روسیه بر این باور بودند که باید برای به راه انداختن یک انقلاب کمونیستی تلاش کرد، اما دیدگاه غالب و در عین حال رسمی که از طرف لنین و دیگر رهبران انقلاب شوروی پیگیری و اجرا می‌شد این بود که در شرق و از جمله در ایران، کمونیستهای محلی وظیفه دارند که، به جای مبارزه مستقیم برای کسب قدرت، از نهضت‌های ملی بورژوا - دموکراتیک حمایت کنند.^۵ ارائه این دیدگاه از سوی لنین بدان علت بود که وی اصولاً تحقق انقلاب کمونیستی در این کشورها را غیر عملی می‌دید. به همین علت، رهبران شوروی هیچ تعهد ایدئولوژیکی برای حمله به تهران و استقرار حکومت کمونیستی در ایران احساس نمی‌کردند. در همین زمان، در بریتانیا هم، اگرچه دو جناح وزارت امور خارجه و وزارت جنگ بر خطر حمله شوروی به ایران تأکید داشتند و تنها اختلافشان بر سر آن بود که وزارت جنگ خواهان فراخوانی نیروهای نظامی انگلیس از ایران بود و وزارت خارجه خواهان باقی ماندن آن نیروها در ایران برای دفاع از منافع بریتانیا بود، اما سیر حوادث نشان داد که آنان به این نتیجه رسیدند که «خلق و خوی ایرانی مستعد ویروس بلشویسم» نیست،^۶ و بنابراین، خطر حمله شوروی که اگرچه نباید از آن غافل ماند، اما جدی نیست. با وجود این، از القاء خطر حمله شوروی و بلشویکها به شاه و رجال ایران و بزرگنمایی این خطر دریغ نداشتند.

برای بیشتر و خیم نشان دادن اوضاع کشور، اقدام پیش‌بینی نشده دیگری از سوی بانک شاهنشاهی صورت گرفت.^۷ این بانک در همین ایام به طور ناگهانی اعلام کرد که

۴. پتر آوری، تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۴۱۳ و ۴۲۲.

۵. هوشنگ صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه سناری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶.

۶. همان، ص ۱۶۱.

۷. این بانک که در سال ۱۲۶۸ ه.ش تأسیس شده بود و نزدیک به چهل سال، با اینکه مرکزش در خارج، مالکیت و مدیرانش خارجی و تابع مقررات خزانه‌داری دولت انگلیس بود، نه تنها بانک بازرگانی عمده کشور بود،

همه شعبه‌های خود در ایران و تهران را جمع می‌کند و از سپرده‌گذاران خواست تا نسبت به دریافت وجوه خود اقدام کنند. در پی آن شایع کردند که اتباع خارجی از ایران خارج خواهند شد.^۸ پیام این اقدامات و شایعات به جامعه ایرانی آن بود که خطر جدی است، بحران کشور به اوج رسیده و زندگی در آن غیرممکن است. برای تکمیل این جوسازی، در سطح جامعه و شهرها نیز آشوبها و اقدامات مشکوکی انجام می‌گرفت. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: «در این موقع در شهر، آشوبهایی برپا و اجتماعات و هنگامه‌هایی دیده می‌شد که نه مربوط به دمکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون، و معلوم نبود از کجا آب می‌خورد».^۹

اگرچه در همان ایام هم معدودی از نخبگان سیاسی، انگیزه واقعی این‌گونه اقدامات را حدس می‌زدند و، به ویژه با توجه به حسن‌نیتی که دولت شوروی در مذاکره برای انعقاد قرارداد بین دو کشور از خود نشان می‌داد، خطر جدی از ناحیه آن دولت احساس نمی‌کردند، اما تبلیغات و اقدامات ذکر شده، در مجموع، کشور را ناامن و بی‌ثبات جلوه می‌داد، بر وحشت شاه و رجال کشور می‌افزود و افکار عمومی را آماده می‌ساخت تا در برابر آنچه به صورت کودتا در شرف وقوع بود، متفعل بمانند. جوسازیهای دولت انگلیس به گونه‌ای بود که احمدشاه در این ایام همواره در فکر فرار و تغییر پایتخت بود. نامه‌های مبادله شده میان نرمن و کرزن به خوبی مؤید مطالب گفته شده است. نرمن در گزارشی در هفتم ژانویه ۱۹۲۱/۱۷ دی ۱۲۹۹، برای لرد کرزن می‌نویسد:

شاه، که از شنیدن گزارشهای مربوط به بیرون رفتن اتباع اروپایی و بسته شدن بانک شاهنشاهی انگلیس به شدت غرق و وحشت شده است، امروز مجدداً مرا پیش خود خواست و قریب دو ساعت صحبت کرد. معظم‌له کوشید موافقت مرا با نظرش (که

→ بلکه بانک رسمی دولت نیز بود، بانک مرکزی ایران هم به شمار می‌رفت و حق انحصاری صدور اسکناس را هم داشت. بدینگونه، وسیله‌ای بود در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس در ایران. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک:

Geoffrey Jones. The History of the British Bank of the Middle East. Cambridge, Cambridge University Press. 1986.

۸ - حسین مجیبی اردکانی. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. ج ۲.

۹ - دانش‌پور. بانک شاهنشاهی و امتیاز. تهران، بی‌نا، ۱۳۲۷.

۸ یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. تهران، عطار - فردوسی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۰۰؛ محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی: اقراض قاجاریه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۵۵-۵۶؛ حسین مکی. تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۴۱.

۹. بهار، همان، ص ۵۹.



۱۱

احمدشاه قاجار و رضاخان سردار سپه به همراه جمعی از رجال و درباریان در یک بازدید | ۱۳۱۲-۱۳۱۱ع |

ترک فوری ایران است) جلب کند و دلیل آورد که این مسافرت، بنابه تشخیص پزشکان، برای معالجه و انجام معاینات طبی در اروپا لازم است و اگر دولت انگلستان با مسافرتش، به عنوان پادشاه ایران، موافقت نکند، حاضر است از مقام سلطنت استعفا بدهد.

... اعلیحضرت از تغییر سیاست ما، که تصمیم گرفته‌ایم ایران را ترک کنیم، شاکمی نبود و صریحاً اعلام می‌داشت که از ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی که باعث یک چنین دگرگونی در سیاست خارجی ما گردیده آگاه است و علل و جهات آن را کاملاً درک می‌کند؛ ولی، در ضمن، از سرنوشت خود می‌ترسید که اگر به دست بالشویکها بیفتد، آن وقت تکلیفش چیست؟ شاه عقیده داشت که اگر در تهران بماند به طور حتم به دست بالشویکها کشته خواهد شد.

... خدمت اعلیحضرت عرض کردم که خروج فوری ایشان از ایران، تحت اوضاع کنونی کشور، ابدأ صلاح نیست و احتمالاً منجر به سقوط رژیم سلطنتی خواهد شد. وظیفه ایشان در این لحظه حساس نسبت به وطن، ملت، خاندان قاجار، حتی نسبت

به مصالح شخصی خودشان همین است که تا موقعی که جانشان حقیقتاً به خطر نیفتاده از اجرای این فکر، یعنی ترک مملکت، خودداری کنند.^{۱۰}

نرمن در تلگراف دیگری در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱/۵ بهمن ۱۲۹۹ برای کرزن می‌نویسد: ... درست است که شاه را با هزار زحمت راضی کرده‌ایم عجلتاً در تهران بماند و از جایش تکان نخورد، ولی وحشت او به هیچ‌وجه از بین نرفته است ... دلایل عمده ترس شاه عبارتند از:

۱. به عقیده بعضیها، از جمله فرمانده نورپرفورث (نرال آیرن‌ساید)، حتی به فرض اینکه پیمان دوستی ایران و شوروی امضا گردد، باز تهاجم بالشویکها به تهران صورت خواهد گرفت....

۲. فرمانده نورپرفورث بر این عقیده است که بلافاصله پس از عقب‌نشینی قوای بریتانیا، و احتمالاً پیش از آن، در ایران انقلاب خواهد شد....

۳. فکر مردم هنوز از این حیث ناراحت است که هیچ نمی‌دانند مهاجمان پس از ورود به تهران چگونه با اهالی پایتخت رفتار خواهند کرد.

۴. عمل بانک شاهی که طبق دستور دریافت شده از لندن (از هیئت مدیره بانک) دستور برچیدن بسیاری از شعبات خود را صادر کرده، توأم با رفتار مشابه سایر مؤسسات تجاری بریتانیا، اعتماد عمومی را کاملاً سلب و این اعتقاد را به ذهن مردم تلقین کرده است که همه چیز از دست رفته و دیگر هیچ روزنه‌ای برای پایتخت باز نیست. رفتار یأس‌آفرین آنها زندگی مالی و اقتصادی کشور را فلج کرده و خطر انقلاب را افزایش داده است.

۵. بدبینی بعضی از اروپائیان شاغل که استقلال ایران را از دست‌رفته تلقی می‌کنند مزید بر علت شده و ترس و وحشت ساکنان تهران را به اوج رسانده است. اغلب این اروپائیان به علت داشتن مناصب حساس در ایران، کاملاً می‌دانند که خطر آنی تهران را تهدید نمی‌کند و با این همه به جای اینکه با نشان دادن متانت و خونسردی اسباب تسکین وحشت مردم گردند، خود وسیله‌ای شده‌اند برای ترس و وحشت اضافی.^{۱۱}

این گزارشها به خوبی روشن می‌کنند که بحران‌سازی و القاء خطر آنی شوروی یا

10. British Documents ..., op. cit. Doc. 407, Norman to Curzon, Jan. 7, 1921.

11. ibid, Doc. 437, Norman to Curzon, Jan. 25, 1921.

بلشویکهای شمال و تشدید بی‌ثباتی و ناامنی، اقداماتی بودند که به وسیله خود انگلیسیها برنامه‌ریزی می‌شدند؛ همچنین استنباط می‌شود که آنها اگرچه برای زمینه‌سازی کودتا نیازمند بحران‌سازی در ایران و به ویژه در تهران بوده‌اند، اما از اینکه بحران از کنترل خود آنان هم خارج شود، نگران بودند. نرمن این نگرانی را ضمن اعتراف به اینکه آگاهان سیاسی اروپایی مقیم تهران «کاملاً می‌دانند که خطر آنی تهران را تهدید نمی‌کند» و، به بیان دیگر، از بی‌پایه بودن بزرگنمایی خطر شوروی و بلشویک، آگاه‌اند، به کرزن منتقل می‌کند. کرزن هم به گونه‌ای دیگر به این امر اعتراف کرده در پاسخ یکی از تلگرافهای نرمن می‌نویسد:

واقعاً نمی‌شود فهمید علت اینکه مردم تهران همه به فکر فرار افتاده‌اند و داروندار خود را جمع می‌کنند چیست. موقعی که خود شاه، که شاید ترسوترین فرد در تمام ایران باشد، تصمیم سابق خود را عوض کرده و به ماندن در پایتخت رضا داده است، این همه ترس و وحشت عمومی دیگر برای چیست؟ حال که دولت ایران قراردادی جدید با شورویها بسته یا اینکه در شرف بستن است و بناست حکومتی جدید به زودی در تهران تشکیل شود، برای چه مردم این قدر عجله دارند هر چه زودتر پایتخت کشور خود را ترک کنند؟ اگر حکومت بلشویکی روسیه خیال داشت به ایران حمله کند دیگر برای چه قرارداد می‌بست؟ آیا عجیب نیست که حکومت شوروی از یک طرف با ایران پیمان ببندد و از طرف دیگر به تهران حمله کند؟ چرا مردم با این ترس و وحشت تهران را ترک می‌کنند؟^{۱۲}

این اظهارات کرزن هم به خوبی روشن می‌کنند که بزرگنمایی خطر حمله شورویها و دیگر بحران‌سازیها تنها به منظور زمینه‌سازی برای پذیرش کودتا انجام می‌گرفته است.

شناسایی رهبران کودتا

انگلیسیها هم‌زمان با زمینه‌سازیهای فوق در عرصه اجتماع، و حتی قبل از آن، در نهان به شناسایی رهبران کودتا اقدام کردند. در فرایند فراز و فرود قرارداد ۱۹۱۹، دیپلماتهای انگلیس به تدریج به این نتیجه رسیدند که جامعه ایران آماده دگرگونی‌هایی است که هیئت حاکمه و نوع مدیران آن روز قادر به پاسخگویی آن نبوده و، بنابراین، تحقق بخشیدن اهداف انگلیس به وسیله آنان دشوار است. نرمن این دیدگاه را چنین بیان می‌کند که

12. *ibid.* Doc. 431, Curzon to Norman, Jan. 21, 1921.

انگلیس، با حمایت از این طبقه، در افکار عمومی ایرانیان در جایگاهی قرار گرفت که قبلاً منفورترین قدرت خارجی یعنی روسیه قرار داشت. او به دستگاه دیپلماسی بریتانیا توصیه می‌کند که باید از الیگارشی حاکم بر ایران فاصله بگیرد؛ زیرا با این کار به مستبدترین عناصر کشور پیوند خورده و اعتماد دیگر دوستان و متحدان طبیعی انگلیس در ایران از دست می‌رود.^{۱۳} نتیجه مستقیم این رویکرد، روکار آوردن مدیریت بیرون از هیئت حاکمه و الیگارشی موجود، با طرح و شعاری نوین بود. آنان، با توجه به بیش از صد



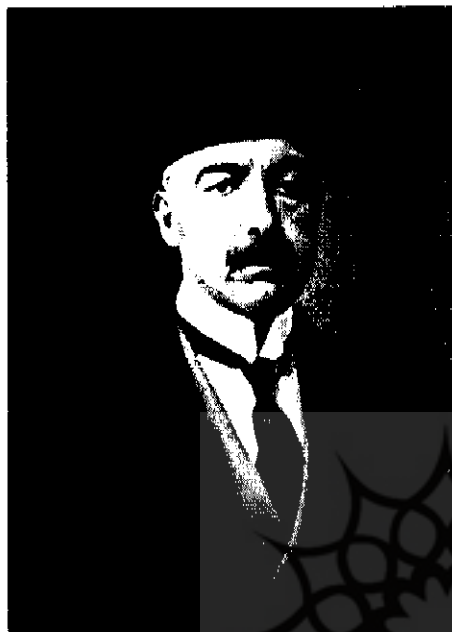
سید ضیاءالدین طباطبائی ۱۳۰۳-۱۳۶۸

۱۴

سال حضور سیاسی خود در ایران، بر روی جریانهای فکری، اصناف و طبقات، گروهها و احزاب و رجال سیاسی کشور مطالعات کافی انجام می‌دادند و در این زمینه‌ها از اطلاعات و شناخت لازم برخوردار بودند. بر پایه همین اطلاعات و با توجه به ویژگیهایی که دولت کودتا می‌بایست دارا باشد - و قبلاً به آنها اشاره شد - انگلیسیها به این نتیجه رسیدند که یکی از افسران قزاق به نام رضاخان میرپنج برای رهبری کودتا مناسب است و روزنامه‌نگاری آشنا به مسائل سیاسی و فرهنگی را نیز برای یاری دادن به وی در زمینه‌های سیاسی - فرهنگی همراه او کردند. اینک، اجمالی از فرایند شناسایی آن دو:

سید ضیاءالدین طباطبایی در سال ۱۳۱۰ ه.ق در شهر شیراز به دنیا آمد. پدر او سید علی آقا یزدی از روحانیان یزد و مادر او دختر یکی از تجار دهمدستی ساکن شیراز بود. او دوران کودکی و نوجوانی را در تبریز، یزد و شیراز سپری کرد. نوجوانی او با نهضت مشروطیت همزمان شد. سید از هواداران پرشور مشروطیت بود و برای نشر افکار خود در حالی که بیش از ۱۵ سال نداشت، روزنامه ندای اسلام را در سال ۱۳۲۵ ه.ق در شیراز منتشر کرد. با عزیمت او به تهران در سال ۱۳۲۷ ه.ق، آن روزنامه

۱۳. صباحی، همان، ص ۱۳۹.



۱۵

هم تعطیل شد؛ او در تهران هم آرام نشست و روزنامه شرق را منتشر کرد. این روزنامه موضع انتقادی شدیدی در برابر مقامهای دولتی داشت و سرانجام در سال ۱۳۲۸ ه.ق توقیف شد. سید ضیاء پس از توقیف شرق، روزنامه برق را در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۲۹۳ ه.ش با همان خط مشی شرق منتشر کرد که پس از انتشار ۱۳ شماره، این نیز توقیف شد. سید ضیاء پس از آن روزنامه رعد را با همان روش روزنامه‌های پیشین انتشار داد. این روزنامه هم به علت درگیری با تعدادی از رجال سیاسی متوقف و سید ضیاء محترمانه به خارج از کشور تبعید

شد. او پس از بازگشت از خارج، دوباره اقدام به انتشار روزنامه رعد کرد. انتشار دوره جدید روزنامه همزمان با دوران جنگ جهانی اول بود. سید ضیاء، ضمن رعایت سبک انتقادی خود، به شدت از متفقین حمایت می‌کرد.^{۱۴} پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، سید ضیاء و روزنامه رعد، جدی‌ترین مدافع و توجیه‌کننده آن بود. وثوق الدوله، به علت همگرایی سیاسی و روابط نزدیکی که، بیش از پیش، در جریان قرارداد با سید ضیاء‌الدین پیدا کرد، او را در رأس هیئتی از رجال دولت، برای مذاکره و انعقاد قرارداد بازرگانی با دولت تازه تأسیس آذربایجان قفقاز که به تازگی از روسیه شوروی جدا شده بود، به باکو اعزام کرد. از هنگامی که انگلیس در تصویب و اجرای قرارداد با دشواری روبه‌رو شد، کوشید تا تعداد قابل توجهی از افراد وابسته به خود را در تشکیلاتی غیررسمی سازماندهی کند. این تشکیلات ابتدا به نام کمیته آهن با دستور و حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس و به ریاست حسین خان معتمدگیلانی در اصفهان به وجود آمد و پس از آن به تهران انتقال یافت و سرانجام عملاً ریاست آن در تهران به دست سید

۱۴. محمد صدرهاشمی. تاریخ جراید و مجلات ایران. ج ۲. اصفهان، کمال، ۱۳۶۳. (چهار جلد در دو مجلد). ج ۲، صص ۱۱ و ۳۲۰؛ ج ۳، ص ۶۱؛ ج ۴، ص ۲۸۱.

ضیاءالدین طباطبایی افتاد. از آنجا که منزل سید ضیاءالدین در تهران در محل زرگنده واقع بود و نشستهای این کمیته در منزل وی برگزار می‌شد، به کمیته زرگنده مشهور گردید.^{۱۵}

این کمیته به یکی از مراکز مهم سیاستگزاری انگلیس، و به بیان دیگر، به سازمان مهم سیاستمداران انگلوفیل در دوره بحران قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ تبدیل شد. هنگامی که وثوق‌الدوله در اجرای قرارداد ناکام ماند و پیرنیا جای او را گرفت، کمیته زرگنده به فعالیت پنهان خود مشغول بود و با او رابطه جدی برقرار نکرد. اما با جانشین او سپهدار رشتی همکاری و همگرایی بیشتری نشان داد و، به باور برخی، سپهدار به پیشنهاد این کمیته به ریاست وزرا برگزیده شد.^{۱۶} چنانکه خواهیم دید، چند تن از اعضای همین کمیته مهم‌ترین گردانندگان کودتای ۱۲۹۹ شدند که سید ضیاء در رأس آنان قرار داشت. سید ضیاءالدین، با چند سال روزنامه‌نگاری جنجال‌برانگیز، برای محافل سیاسی ایران و مقامهای دولت انگلیس، چهره‌ای شناخته شده بود. مواضع او در مسائل سیاست داخلی و خارجی، به ویژه در جریان جنگ جهانی و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، از او چهره‌ای رادیکال و در عین حال انگلوفیل افراطی ترسیم کرد. به همین علت در دوره حکومت سپهدار به عنوان رابط سفارت انگلیس و دولت سپهدار ایفای نقش می‌کرد. بر پایه این پیشینه طولانی و مطمئن بود که انگلیسیها در ایامی که دولت سپهدار را بر سر کار نگه داشته بودند تا فرصت سازماندهی کودتا را بیابند، چون عامل اصلی کودتا (رضاخان) فردی صرفاً نظامی و فاقد سواد و بایگه سیاسی - اجتماعی بود،

۱۵. افرادی که در این نشستها شرکت می‌کردند عبارت‌اند از: اپیکیان ارمنی، آبکار ارمنی، ماژور اسفندیارخان، حسین‌خان عدل‌الملک، سلطان محمدخان عامری، میرهوسی‌خان، میرزا کریم‌خان رشتی، ماژورمسعودخان کیهان، معززالدوله، غفارخان سالارمنصور قزوینی، کلنل کاظم‌خان سیاح، دکتر منوچهرخان، سلطان اسکندرخان و منصورالسلطنه، سید محمد تدین نیز از همکاران این کمیته بود. محمود جم (مدبرالملک) و محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) نیز در بعضی از نشستهای کمیته شرکت می‌کردند. برای آگاهی بیشتر، رک: مکی، تاریخ بیست ساله، همان، ص ۱۸۹؛ و غنی، همان، ص ۱۷۵. بنا به نقل حسین مکی. عباس اسکندری نماینده مردم همدان در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، هنگامی که می‌خواست به مخالفت با محمود جم، که حکیمی او را به عنوان وزیر جنگ معرفی کرده بود، سخن بگوید، اظهار داشت که کمیته آهن [که بعداً به زرگنده تغییر نام یافت] هشت عضو ایرانی و سه عضو خارجی داشت. او ژنرال آیرن‌ساید، کلنل اسمایس و سر‌والد اسمارت را به عنوان اعضای خارجی کمیته نام برد. رک: مکی، همان، ص ۱۸۹. همچنین دولت‌آبادی می‌نویسد که دست‌آورد فرمانده سوئدی ژاندارمری، پس از آنکه پیرنیا او را از سمت خود برکنار کرد به کمیته زرگنده پیوست. رک: دولت‌آبادی، همان، ص ۱۵۱. ۱۶. دولت‌آبادی، همان، ص ۱۸۱.



سید ضیاءالدین را به عنوان رهبر سیاسی کودتا با او همراه کردند. سید ضیاءالدین، بیش از هر کس دیگر از رجال آن روز، ویژگیهای مورد نیاز انگلیس را دارا بود. قابل اعتماد، غیرنظامی، به ظاهر انقلابی و رادیکال، غیر وابسته به هیئت حاکمه ناکارآمد آن روز و آگاهی از مسائل سیاسی، مهم‌ترین ویژگیهایی بودند که سید ضیاءالدین را بر دیگر نامزدهای احتمالی کودتا و افرادی از قبیل نصرت‌الدوله فیروز ترجیح می‌داد. ظاهراً ارتباط صمیمانه مستر هاوارد کنسول انگلیس در تهران با سید ضیاء و

تنفر او از نصرت‌الدوله هم یکی از اسباب ترجیح سید ضیاء شد؛^{۱۷} اما قدر مسلم، این تنها عامل گزینش سید ضیاء برای رهبری سیاسی کودتا نبود. بدینگونه سید ضیاءالدین برای همکاری با رضاخان در اجرای کودتای ۱۲۹۹ برگزیده شد. او تا قبل از وقوع کودتا به طور پنهان در این باره به فعالیت سیاسی پرداخت و با افرادی که همکاری با آنها را مفید می‌دانست و به طور عمده در کمیته زرگنده سازمان یافته بودند، به گفت و گو نشست.

همزمان با گزینش سید ضیاءالدین از جانب سفارت انگلیس برای مدیریت سیاسی کودتا، و به تعبیر خودشان رئیس دولت مرتجع مقتدر،^{۱۸} ژنرال آیرنساید نیز، که از چندماه پیش به ایران آمده و مأموریت داشت به بررسی اوضاع و تصمیم‌گیری نهایی برای ایران پس از شکست قرارداد و خروج قوای انگلیس بپردازد، رضاخان میرپنج را برای اجرای کودتا برگزید. برای دستگاههای اطلاعاتی انگلیس که موظف بودند همه امور حوزه جغرافیایی تحت استعمار خود و رجال آن را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی و شناسایی قرار داده و برای هر کدام از آنان پرونده‌ای خاص تنظیم کنند، مطالعه

۱۷. بهار، همان، ص ۶۲. ۱۸. صباحی، همان، ص ۱۷۸.

نیروی فزاق که نیرویی نظامی و تحت مدیریت افسران رقیب یعنی دولت روسیه بود و شناسایی افسران آن، یک نیاز امنیتی جدی محسوب می‌شد. بنابراین، شناسایی افرادی امثال رضاخان حتی از مدتها پیش از کودتای ۱۲۹۹ برای مأموران انگلیسی امری طبیعی بود. البته شناسایی فردی مانند سید ضیاءالدین با شناسایی رضاخان تفاوت داشت. سید ضیاء در عرصه مطبوعات و جامعه و سیاست حضور داشت و در برابر مسائل مختلف داخلی و خارجی موضعگیری می‌کرد و گرایش سیاسی خود را نشان می‌داد. از این رو، شناسایی، ایجاد ارتباط و پیوند دادن او با شبکه هواداران انگلیس در ایران کار دشواری نبود. اما رضاخان چون در یک سازمان منضبط نظامی آن هم زیر فرماندهی افسران دولت رقیب (روسیه) قرار داشت، شناسایی، ایجاد ارتباط و تشخیص گرایش سیاسی، پیوند دادن او با شبکه انگلوفیل، تغذیه فکری و در نهایت آموزش و آماده‌سازی او برای اجرای مأموریت‌های ویژه، کاری دشوار بود، اما به هر صورت این کار انجام گرفت و اکنون فرایند آن به اجمال می‌آید.

رضا در حدود ۱۵ سالگی (۱۲۷۱-۱۲۷۲ ه.ش) به خاطر فقر و سختی معیشت و به تشویق دایی‌اش به قزاقخانه پیوست و در مأموریت‌های نظامی متعددی در نقاط مختلف کشور شرکت داشت. در جنگ با رحیم‌خان چلبیانلو در اردبیل تحت فرماندهی جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختیاری حضور داشت. در سال ۱۲۹۰ که سالارالدوله می‌خواست حکومت تهران را ساقط کند و برادرش محمدعلی‌شاه را دوباره به سلطنت برساند، او در لشکرکشی‌ای که با فرماندهی فرمانفرما برای مقابله با او انجام گرفت شرکت داشت و به علت انجام وظیفه خوب، به درجه نایب یکمی ارتقا یافت. در سال ۱۲۹۱ به خاطر مهارت در کاربرد شصت‌تیر به درجه سلطانی نایل آمد و به او رضا شصت‌تیر هم می‌گفتند. در خراسان و قسمت‌های جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریت‌های مکرری داشت. مدتی در مشهد جزو قزاق‌های نگهبان بانک استقراضی قرار داشت. در دوران جنگ جهانی اول (۱۲۹۷-۱۲۹۳) در همدان جزو دسته تیراندازان و در سال ۱۲۹۶ فرمانده گردان پیاده هنگ همدان شد. در همین سال کرنسکی رهبر حکومت موقت روسیه، سرهنگ کلرزه را به عنوان فرمانده لشکر قزاق ایران به جای سرلشکر «بارن مایدل» منصوب کرد و سرهنگ استاروسلسکی را برای معاونت او تعیین کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین و حاکم شدن بلشویک‌ها بر روسیه، رهبران این کشور تصمیم گرفتند از صحنه جنگ جهانی کنار بکشند. در پی این انقلاب و تغییر



سرهنگ فیلاتوف روسی فرمانده آتریاد (تیپ) تهران و سرهنگ رضاخان در حال آموزش تیراندازی به نیروهای قزاق (۱۹۰۱-۱۹۰۲ع)

۱۹

مواضع حکومت جدید آن در سیاست خارجی، انگلیسیها به اضطراب افتادند که نیروی قزاق، که تا این هنگام به عنوان عامل اجرای سیاستهای روسیه تزاری در ایران ایفای نقش می‌کرد، مبدا به ابزاری در دست حکومت انقلابی تبدیل شود و منافع آنان را در ایران به خطر بیندازد. به همین علت برای بیرون آوردن لشکر قزاق از چنگ روسها و تسلط بر آن به چاره‌اندیشی افتادند. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد:

انگلیسیها که می‌خواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند، از بیم اینکه مبدا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده و دامنه انقلاب به ایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود، صلاح دیدند هر طور شده سرهنگ کلرزه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار دارند. برای انجام این منظور با سرهنگ استاروسلسکی، معاون فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت، مذاکره کردند و او صلاح کار را چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود

او به جای سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق ایران بشود.^{۱۹}

افسری که برای کمک به استاروسلسکی در نظر گرفته شد سرهنگ فیلارتف فرمانده هنگ همدان لشکر قزاق بود. رضاخان در این ایام زیر نظر فیلارتف بود و فیلارتف او را در جریان برانداختن کلرژه به کار گرفت. نیروهای تحت فرماندهی فیلارتف به محاصره محل اقامت کلرژه پرداختند. بهار می‌نویسد:

سرهنگ فیلارتف به من گفت چند بار به سرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمی‌تواند بیرون برود. در اطاق را بازکن و داخل شو و او تردید داشت و می‌ترسید و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی می‌کند. سرهنگ فیلارتف در را باز کرده به درون دفتر سرهنگ کلرژه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را به درون خوانده او هم ناچار به اطاق رفته است.^{۲۰}

بدینگونه فیلارتف وارد اطاق کلرژه شد و او را مجبور به استعفا کرد. آنگاه با تلفن استاروسلسکی را از نتیجه اقدام خود آگاه کرده و او را دعوت کرد تا در آنجا حضور یافته و فرماندهی لشکر قزاق را به عهده بگیرد.^{۲۱} بنابراین، برکناری کلرژه طرح انگلیسیها بود که با همکاری فرماندهان ارشد روسی قزاق به اجرا درآمد. رضاخان به عنوان یک فرمانده جزء در این طرح و تصمیم نقشی نداشت و تنها مجری فرمان آنها بود، آن هم با آن شجاعتی که فیلارتف از آن سخن گفت. در آن تاریخ، روزنامه‌هایی که به شرح واقعه برکناری کلرژه پرداختند حتی نامی از رضاخان به عنوان یکی از مجریان آن واقعه هم به میان نیاوردند.^{۲۲} و این نشان می‌دهد که مدعای تاریخ‌نگاری متأثر از رژیم پهلوی، که از واقعه برکناری کلرژه به عنوان کودتای اول رضاخان نام می‌برند،^{۲۳} و برای او در آن واقعه، «نقشی مهم، اگر نه قطعی»^{۲۴} ادعا می‌کنند، به دور از واقعیت است. اما نباید از دیده به دور داشت که گزینش رضاخان برای اجرای بخشی از این طرح و ایفای نقشی هر چند جزئی، نمی‌تواند تصادفی باشد و حاکی از این است که انگلیسیها از رضاخان شناخت قبلی داشته‌اند و این واقعه سرآغاز شناسایی‌شان نبود. افرادی مانند سردار محیی، که عضو

۱۹. بهار، همان، ص ۷۵. ۲۰. همان، ص ۷۶. ۲۱. همان، ص ۷۷.
۲۲. روزنامه نوبهار، س ۶، ش ۹۹، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶، ص ۲. ۲۳. بهار، همان، صص ۷۷-۷۴.
۲۴. غنی، همان، صص ۹-۱۸۸.



شبکهٔ سرّی جامع آدمیت^{۲۵} بود و برادر او میرزا کریم‌خان رشتی که از مهره‌های مهم انگلیس در ایران بود، از سالها قبل رضاخان را می‌شناختند و میرزا کریم‌خان واسطهٔ ارتباط اردشیرجی با رضاخان بود.^{۲۶} رضاخان نیز از مدتها پیش با برخی از صاحبمنصبان انگلیسی در ارتباط بود. بهار در این باره می‌نویسد:

هرچند من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سید ضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه‌ای از آن را نگاهشتم و بنابه روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار

استاروسلسکی روسی به مشارالیه، در ضمن شکوه از دسایس انگلیسیها بر ضد خودش، گفته است که: هر شب این صاحبمنصب [رضاخان] بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسیها می‌رود و تا سحر و یا پاسی از شب آنجا می‌ماند.^{۲۷}

افزون بر این، کالدول سفیر آمریکا در گزارش مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱ / ۱۲ فروردین ۱۳۰۰ خود می‌نویسد:

رضاخان میرینج که فرماندهی قزاقها را به دست گرفته است در میسیون انگلیس و ایران [مربوط به قرارداد ۱۹۱۹] خدمت می‌کرد و عملاً جاسوس رئیس میسیون بود و در ماههای گذشته با انگلیسیها در قزوین همکاری می‌کرد.^{۲۸}

همچنین اردشیرجی در وصیتنامهٔ خود می‌نویسد که در اکتبر ۱۹۱۷ / مهر ۱۲۹۶ یعنی چند ماه پیش از واقعهٔ عزل کلرژه و سه سال و اندی پیش از کودتای ۱۲۹۹، نخستین دیدار خود را با رضاخان انجام داد و از آن پس آن دیدارها همواره ادامه داشته

۲۵. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این شبکهٔ فراماسونری، رک: اسماعیل زائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷، ج ۱، صص ۶۹۱-۶۲۹.

۲۶. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۸۶.

۲۷. بهار، همان، ص ۱۸۹. ۲۸. غنی، همان، ص ۲۰۷.

است. این بیان اردشیرجی ادعای استاروسلسکی را به خوبی تأیید می‌کند. اردشیرجی یک هندی ایرانی تبار زردشتی بود که خود و پدرش در دستگاه امپراطوری استعمار بریتانیا در هند خدمت می‌کردند. او در سال ۱۸۹۳ / ۱۲۷۲ ه.ش از طرف نایب‌السلطنه هند با مقام مستشاری سیاسی عازم تهران شد و از این تاریخ به مدت ۴۰ سال در ایران برای استعمار انگلیس جاسوسی می‌کرد. غیر از مأموریت سیاسی رسمی، او درباره مأموریت‌های دیگر خود می‌گوید:

مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده ... وظایف دیگر من این بود که نایب‌السلطنه و حکومت را از اوضاع ایران مطلع و آگاه گردانم.^{۲۹}

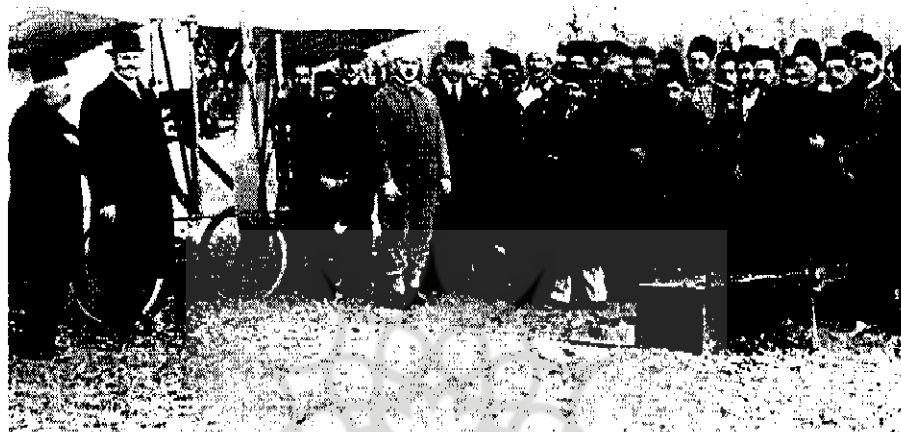
او در مدت طولانی حضور خود در ایران در مهم‌ترین مسائل کشور نقش مؤثر داشته و خود او این واقعیت را چنین اذعان می‌کند:

در پاییز ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن را نمی‌کردم که به استثنای مدتی را که در مسافرت‌های خارج به سر بردم بقیه عمرم را در ایران خواهم گذرانم و در جریانات سیاسی این کشور نه به عنوان یک نفر ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروز، پس از سپری شدن سی و هشت سال، با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل، من جمله نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی، انا آنجا که در قوه داشتیم در تحریک و تقویت روح ایران‌دوستی در ایرانیان کوشیدم.

اردشیرجی در همین وصیتنامه آشنایی رسمی خود با رضاخان را چنین شرح می‌دهد:

در اکتبر ۱۹۱۷ [مهر ۱۲۹۶] بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده پیربازار بین رشت و طالش صورت گرفت... از مدت‌ها قبل، من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیده آنچه به من داده شده بود در کلمات «بی‌باک،

۲۹. تصویر وصیتنامه در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران تحت شماره ۴۷۳۰۷ الی ۴۷۳۲۵ موجود است. این سند از ارزش تاریخی و سیاسی بسیاری برخوردار است و علاوه بر نکاتی که در این نوشته از آن ذکر کردیم، نکات مهم دیگری را نیز می‌توان در آن یافت.



۲۳

احمدشاه قاجار و محمدحسن میرزا قاجار به اتفاق استاروسلسکی و عده‌ای از رجال روسی و ایرانی | ۱۲۹۹-۱۳۰۱ع |

تودان، مصمم» خلاصه شده و همچنین اضافه شده بود که افراد و صاحبمنصبان ایرانی از او حرف‌شنوی دارند.

او به‌طور ضمنی اعتراف می‌کند که، از همان آغاز دیدار و آشنایی با رضاخان، او را به عنوان ناجی آینده کشور تلقی کرده و در دیدارهای متعدد در نقاط مختلف کشور، آموزشهای مورد نیاز این امر را به او می‌داده است:

... مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله‌ور است و می‌تواند روزی ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقاتهای بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و طهران صورت گرفت... به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم.

از جمله موارد آموزشی که ایشان تصریح می‌کند به رضاخان می‌آموخت، جدایی دین از سیاست و ایجاد بدبینی نسبت به علمای دین بود. او پس از ترسیم چهره نامطلوبی از علمای دینی ایران می‌نویسد:

شاید برای خاطر تقویت و تسکین وجدان بود که رضاشاه از من می‌خواست که به دقت عواقب ایران برانداز نفوذ و مداخلات مؤیدان را در دربار ساسانیان برایش تعریف کنم.

وی همچنین می‌گوید:

یازده سال تمام را در میان عشایر و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیای ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه‌بندی ایلیخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و مویه موه برای رضاشاه گفته‌ام.

درباره قرارداد ۱۹۱۹ پس از استعفای وثوق‌الدوله می‌نویسد:

نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سروصورتی به اوضاع داده است؛ ولی آنچه را من به نایب‌السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پایبند [پایست] ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود.

در صفحات پیشین درباره اوضاع ایران در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ ه.ش، شکست قرارداد، تعویض وثوق‌الدوله و مشیرالدوله و سپهدار رشتی، کودتای ۱۲۹۹، مواضع انگلیس در این موارد و ورود آیرنساید به ایران و اهداف او مطالبی به اجمال بیان شد. اردشیرجی در وصیتنامه خود، ضمن اشاره به مسائل این دوره، می‌نویسد: «در این مرحله به دستور وزارت جنگ، در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرنساید و من آغاز گردید.»

سرانجام اردشیرجی، پس از اینکه بیش از سه سال با رضاخان ارتباط مستمر داشته و آموزشهای لازم را به او داده بود، درباره معرفی او به آیرنساید چنین می‌نویسد:

من برای نظرات رضاخان درباره نیروی فزاینده اعتبار فراوانی قایل بودم و سرانجام او را به آیرنساید معرفی کردم. آیرنساید همان خصالی را در رضاخان می‌دید که من دیده بودم؛ و هر دو برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم.

درباره معرفی رضاخان به مقامهای انگلیسی، روایتهای مختلفی وجود دارد. آیرنساید در خاطراتش می‌گوید که کلنل اسمایس او را به من معرفی کرد.^{۳۰} شاید آیرنساید نمی‌خواست ماهیت اطلاعاتی اردشیرجی را افشا کند و شاید هم اردشیرجی ابتدا درباره رضاخان با کلنل اسمایس گفت و گو کرد و به وسیله او رضاخان را به آیرنساید شناساند. اینکه اردشیرجی رضاخان را به طور مستقیم به آیرنساید معرفی کرده باشد و یا به وسیله اسمایس، به ماهیت موضوع و این واقعیت، که رضاخان به وسیله شبکه اطلاعاتی انگلیس برای اجرای کودتا شناسایی شد و به آیرنساید معرفی گردید، خللی وارد نمی‌سازد. روایتهای دیگری هم که در این باره وجود دارند، به همین گونه‌اند. مصطفی فاتح که خود به عنوان چهره‌های انگلوفیل شناخته شده است، در انگلستان با کلنل اسمایس که در اجرای کودتا نقش مؤثری داشت، گفت و گویی انجام داده است. او می‌گوید اسمایس به وی گفته است که دولت بریتانیا برای اجرای کودتا در حدود سی نفر را مورد مطالعه قرار داده بود و سرانجام از میان آنان رضاخان ترجیح داده شد؛ زیرا اگرچه بیسواد و معتاد به تریاک بود، اما قیافه و شجاعت و عدم وابستگی به گروههای حاکمه موجود و اطاعت بی‌چون و چرا از انگلیس، مزایایی بودند که رضاخان را بر دیگر امرای نظامی برتری می‌بخشیدند.^{۳۱}

اسمایس همچنین نزد فاتح اعتراف می‌کند که برای اجرای کودتا مبالغی پول در اختیار رضاخان قرار دادند اما او پولها را به جیب خود زد.^{۳۲} محمدرضا آشتیانی‌زاده نیز از حبیب‌الله رشیدیان^{۳۳} نقل می‌کند که گفته است من خود روزی در منزل حبیب‌الله عین‌الملک^{۳۴} حضور داشتم که اردشیرجی از عین‌الملک خواست تا با محفل بهائیان

۳۰. غنی، پیشین، ص ۱۹۰.

۳۱. شاپور والی‌پور، «یادداشت‌هایی درباره خاطرات آقای آشتیانی‌زاده در خصوص سوابق رضاخان و کودتای سوم اسفند»، تاریخ معاصر ایران، کتاب پنجم، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۲۷۴-۲۶۷. ۳۲. همان.

۳۳. حبیب‌الله رشیدیان در سالهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ مستخدم سفارت انگلیس و به روایتی درشکه‌چی آن سفارت بوده است. ارتباطات نرمن با سید ضیاء‌الدین طباطبایی به وسیله او انجام می‌گرفته است. او اسرار زیادی از مسائل سالهای آخر سلسله قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی را در سینه داشت. شاید به همین دلیل بود که به‌رغم همکاریهایش در به شاهی رسیدن رضاخان از نخستین سالهای سلطنت رضاشاه مورد بیمهری قرار گرفت و تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان بود. رک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، همان، صص ۳۴۱-۳۳۹.

۳۴. حبیب‌الله عین‌الملک، فرزند میرزا رضا قناد بود. میرزا رضا قناد از بهائیان مخلص و فداکار و مجذوب عباس

مشورت کرده افسری از نیروی قزاق (و نه ژاندارم) را به او معرفی کند مشروط بر آنکه شیعه اثنی عشری خالص هم نباشد. عین‌الملک سرانجام رضاخان را به اردشیرجی معرفی کرد. اردشیر هم او را به فریزر معرفی کرد و به وسیله او هم به سایر مقامهای انگلیسی شناسانده شد.^{۳۵}

بدین‌گونه رضاخان، که از سالها پیش تحت مطالعه و حتی آموزش مقامهای اطلاعاتی و امنیتی انگلیس بود، به اندازه‌ای مورد اعتماد آنها قرار گرفت که سرانجام مأمور اجرای

→ افندی بود. او به واسطه نزدیکی به عباس افندی از غضب مردم مسلمان بیم و هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود. لذا به عکارت و مستخدم و نوکر دستگاه عباس افندی شد و به لحاظ تعصب و علاقهای که به این فرقه داشت مورد لطف و محبت خاص او قرار گرفت. عباس افندی حبیب‌الله‌خان پسر میرزا رضا قناد (پدر امیرعباس هویدا) را مشغول تحصیل کرد و دو سال هم او را به هزینه خود برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد و او به زبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد. و به تهران آمد و در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و مترجم شد و به نام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد. مدتی هم در روزنامه وعد با سمت مترجم انجام وظیفه کرد و در همین هنگام لقب عین‌الملک گرفت. با کمک بختیارها به وزارت خارجه رفت و مأموریت سوریه و لبنان گرفت و کنسول ایران در این منطقه شد. در این سمت، برای بهانه‌ها تبلیغ می‌کرد و با انگلیس هم رابطه و سروسری داشت و از خدمتگزاران واقعی آنها بود. پس از چند ماه مأمور جده شد و خود را به ملک سعود نزدیک کرد. بعد از گذشت مدتی از مأموریت وی در جده، روزنامه‌های عربی به علت تبلیغات او به نفع بهانه‌ها به این انتصاب اعتراض کردند. در سال ۱۳۱۴ هـ.ش در بیروت بیمار شد و نزد شیخ نیر عمران قاضی شیعه لبنان رفت و توبه کرد... بعد از چندی مجدداً توبه را شکست و خود را از خادمین مخصوص عباس افندی معرفی کرد. رک: ابوالفضل قاسمی. الیگاشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، خاندان هویدا. بی‌جا، حزب ایران، بی‌تا؛ و ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، همان، ص ۳۷۵.

۳۵. محمدرضا آشتیانی‌زاده، «سوابق رضاخان و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹»، به کوشش سهیلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، صص ۱۲۳-۱۰۳.

سیروس غنی در کتاب خود ضمن اشاره به گفته‌های فاتح و آشتیانی‌زاده آنها را ضعیف، تردیدآمیز و نامعقول توصیف کرده و روایتهای افرادی مانند سیهید مرتضی یزدان‌پناه، سرلشکر حسن ارفع، سیهید امان‌الله جهانیانی و حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) درباره رضاخان را که همه از دوستان و همکاران سابق رضاخان و در دوره سلطنت او هم از مهم‌ترین مقامهای نظامی و سیاسی او بودند، با عنوان «موثق‌ترین یاد می‌کند. به نظر می‌رسد سیروس غنی دست‌کم در این باره گرفتار نوعی ساده‌اندیشی و ظاهرینی شده باشد؛ زیرا علاوه بر آنکه قضاوت مأموران و منصوبان رضاشاه درباره او فاقد اعتبار علمی لازم است، اصولاً روایت فاتح و آشتیانی‌زاده با روایت یزدان‌پناه و ارفع... تفاوت ماهوی دارد؛ زیرا روایتهای نوع اول به دستها و عوامل پشت‌پرده روی کار آوردن رضاخان توجه دارد و روایتهای نوع دوم بیشتر ناظر به سابقه همکاری افراد با رضاخان و رفتار و عملکرد ظاهری او در زندگی و محیط نظامی، به ویژه در ماههای قبل از کودتا و چند روز انجام عملیات کودتا، هستند. شاید در یک تحلیل علمی جامع، هر دو روایت مذکور مکمل همدیگر واقع شدند و روایتهای نوع دوم مؤید روایتهای نوع اول گردند. رک: غنی، همان، صص ۱۹۸-۱۹۰ و ۲۵۲-۲۵۲.

حساس‌ترین و مهم‌ترین برنامه انگلیس، یعنی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ گردید.

سازماندهی و اجرای کودتا

پس از آنکه سید ضیاءالدین و رضاخان به عنوان مجریان کودتا تعیین شدند، اقدام بعدی مقامهای انگلیس، هماهنگ‌سازی دو شاخه سیاسی و نظامی کودتا و اجرای آن بود. از اواخر پاییز ۱۲۹۹ نیروهای قزاق که از عملیات شمال ناکام بازگشته بودند، در دهکده آق‌بابا در حومه قزوین مستقر شده بودند. دولت سپهدار قادر نبود که حقوق



حسب‌الله رشیدیان | ۱۳۲۹-ع

قزاقها را پردازد. سید ضیاءالدین که رابط سفارت انگلیس و دولت سپهدار و بانک شاهنشاهی بود و برای مسئولیت شاخه سیاسی کودتا هم در نظر گرفته شده بود، باید به گونه‌ای با شاخه نظامی آن پیوند برقرار می‌کرد و در ذهن افراد نظامی چهره مثبتی از او نقش می‌بست. بدین منظور تدبیری اندیشیده شد تا حقوق نیروی قزاق که مدتی بود به تعویق افتاده بود و قزاقها از این جهت به شدت در سختی به سر می‌بردند، به وسیله سید ضیاءالدین به دست آنان برسد. از این رو سید ضیاءالدین در اواسط دی‌ماه ۱۲۹۹ با مبلغی پول به قزوین رفت و در آنجا از نزدیک با فرماندهان قزاق از جمله رضاخان آشنا شد و گفت و گو کرد. او خود در مجلس ۱۴ در این باره می‌گوید:

آمدند و به بنده گفتند وضعیت قزاق اینطور است؛ اگر اینطور نشود، اینطور می‌شود - چه می‌شود، چه می‌شود. آمدیم رفتیم پیش آقای سپهدار مذاکره کردیم. گفت انگلیسیها به ما پول نمی‌دهند، چه کنیم؟ گفتیم ما می‌رویم مذاکره می‌کنیم بلکه به شما پول بدهند. رفتیم پیش نرمان از ایشان خواهش کردم و گفتم وضعیت اینطور است، وضعیت خراب است؛ شما یک ماه دیگر، دو ماه دیگر هم به ما پول بدهید... بالاخره مرحوم سپهدار را راضی کردم که اگر دولت انگلیس پول بدهد یک قسمت آن را به قزاقخانه بدهیم. سردار همایون را راضی کردم که از پول سفارت انگلیس دوتالت به تهران بدهند و یک‌تالت به قزوین؛ خلاصه سی هزار تومان به قزوین رسید. قزاقها فهمیدند که این کار را کی کرده است. فهمیدند - تشخیص دادند - این

تشخیص آنها سبب شد که در مراجعتشان در آتیه به بنده مراجعه بکنند. این وضعیت همین طور ادامه پیدا کرد. ماه آینده بیشتر شد و ماه سوم، که ماه کودتا بود، بنده گفتم که باید صد هزار تومان داده شود. اگر این مبلغ به قزاقخانه ندهند من قبول نمی‌کنم. بالاخره قبول کردند. به سردار همایون گفتم که از این صد هزار تومان بهره پستی به قزوین و بهره دختری به تهران باید داده شود. شصت هزار تومان به قزوین دادند.^{۳۶}



حسب الله عین الملک هوربند به اتفاق همسر و فرزندانش امیر عباس و فریدون [۵۷۱۷-ع]

در ۲۵ بهمن، یعنی پنج روز قبل از حرکت نیروی قزاق به سوی تهران، سید ضیاءالدین به اتفاق ماژور مسعودخان، به طور پنهان بدون اینکه حتی اعضای روزنامه رعد متوجه بشوند، با مبلغی پول

عازم قزوین شدند.^{۳۷} بدینگونه، در ضمن این مسافرتها و توزیع پول، علاوه بر جلب توجه قزاقها به سید ضیاء، مذاکرات لازم برای اجرای کودتا نیز انجام می‌گرفت.

همزمان با پیوند دادن سید ضیاءالدین با نیروی قزاق، ژنرال آیرنساید، پس از مطالعه اوضاع عمومی ایران، به این نتیجه رسیده بود که منافع انگلیس در ایران فقط با یک کودتا حفظ خواهند شد. آیرنساید در یادداشتهای خود به ضرورت به کار گماردن رهبری نیرومند در رأس حکومت ایران و مرد مقتداری که، از دیدگاه او، ایران را نجات بدهد، اشاره دارد. در پی این نیاز است که رضاخان، چه به طور مستقیم به وسیله اردشیرجی و چه به وسیله اسمایس، به او معرفی شد. او در یادداشتهای دوم نوامبر ۱۲/۱۹۲۰ آبان ۱۲۹۹ خود می‌نویسد:

رضاخان فرمانده اوتریاد تبریز [همدان] که تازه با او آشنا شده‌ام مسلماً یکی از لایق‌ترین افسران ایرانی است. اسمایس می‌گوید بین افسران قزوین این مرد از همه

۳۶. مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهاردهم، جلسه چهارم، مورخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۲. صص ۶۴-۶۰.

۳۷. رضا نیازمند. رضاشاه از تولد تا سلطنت، لندن، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵، ص ۲۵۸.

لایق‌تر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است.^{۳۸}

آیرن‌ساید «تصمیم گرفت او را، لااقل موقتاً، فرمانده گردان قزاق کند»، او اسمایس را مأمور کرد تا امور اداری و مالی قزاقخانه را به دست بگیرد و رضاخان به تجدید سازمان و آموزش آنها بپردازد.^{۳۹} بدینگونه، آیرن‌ساید رضاخان را برای سازماندهی قزاق و سپردن فرماندهی کل آن به دست او آماده می‌سازد. آیرن‌ساید در این هنگام گزارش کامل و مفصلی از مشاهدات خود تهیه کرد و، به دلیل اهمیت آن، از مخابره آن اجتناب کرده شخصاً به بغداد رفت تا مفاد آن را با ژنرال هالدین در میان بگذارد. او پس از بازگشت به تهران، برای نخستین بار با احمدشاه دیدار و گفت‌وگو کرد. وی در دهم دی ماه دوباره به تهران بازگشت و با رئیس بانک شاهی مذاکره کرد. در ۲۴ دی در قزوین از اردوی قزاق بازدید کرد. اسمایس به او اطلاع داد که رضاخان همه انتظاراتی او را در سازماندهی قزاق برآورده است. آیرن‌ساید در یادداشت‌های خود در این باره می‌نویسد:

امروز باز هم برای سرکشی به اردوی قزاقان ایرانی رفتم و وضعشان را از نزدیک دیدم. اوضاع نسبت به دفعه پیش خیلی فرق کرده و روحیه سربازان در نتیجه دقت و توجه اسمایس خیلی بهتر شده است. حقوقشان اکنون مرتب می‌رسد و سرووضع لباسشان هم تمیزتر است... لباسهای جدید به تن داشتند و از حیث منزل و خوابگاه هم راحت‌تر بودند. فرمانده فعلی لشکر قزاق [سردار همایون] مردی است ضعیف‌الجنه و بی‌مصرف؛ ولی نیروی محرک، روح فعال و اکسیر حیات این لشکر سرتیپ رضاخان است که سابقاً با او برخورد کرده و از همان تاریخ خیلی مریدش شده‌ام. کلنل اسمایس می‌گوید این افسر ایرانی فرماندهی بسیار خوب و برآورنده است و با بودن او در قزوین وجود سردار همایون زاید است. به اسمایس گفتم همایون را مرخص کنید که سر املاکش در تهران برود. عقیده شخصی من این است که نباید این سربازان ایرانی و افسران آنها را عاطل و باطل در قزوین نگاه داشت، بلکه باید راهشان را به تهران باز گذاشت... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد و به قوای انگلیسی مجال خواهد داد که بی‌هیچ زحمت و خطر خاک این کشور را ترک کنند.^{۴۰}

۳۸. جواد شیخ‌الاسلامی، «نظری به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، س ۵، ش ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، ص ۱۶.

۳۹. غنی، همان، ص ۱۷۱.

۴۰. شیخ‌الاسلامی، همان.

با مرخص کردن سردار همایون، عملاً اختیار کامل قزاقها به دست رضاخان داده شد. رضاخان، با موقعیتی که اکنون در نیروی قزاق کسب کرده بود و پشتیبانی، که از سوی آیرنساید می‌شد، آماده بود تا آخرین گفت‌وگوها را در مورد مأموریت خود با آیرنساید داشته باشد. سومین ملاقات ثبت شده آیرنساید و رضاخان در ۳۱ ژانویه ۱۱/۱۹۲۱ بهمن ۱۲۹۹ در گراند هتل قزوین، مقر ستاد نورپرورش، صورت گرفت. از جزئیات گفت‌وگوهای انجام شده چیزی در دفتر یادداشت آیرنساید درج نشده است او فقط می‌نویسد: «رضاخان خیلی عجله دارد که هرچه زودتر به کاری مشغول شود و از اینکه وجودش در قزوین عاقل و باطل مانده بسیار ناراحت است.»^{۴۱}

آخرین ملاقات میان آن دو در ۱۲ فوریه ۲۳/۱۹۲۱ بهمن ۱۲۹۹ (بنا به روایتی در ۲۸ بهمن) انجام گرفت. آیرنساید در این باره می‌گوید:

با رضاخان گفت‌وگو کردم و او را به طور قطع به فرماندهی قزاقها گماشتم. ... برایش توضیح دادم که می‌خواهم از قید نظارت خود آزادش کنم و او از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با اسمایس بدهد....

با حضور اسمایس گفت‌وگوی طولانی با رضا داشتم. در فکر بودم که نوشته‌ای از او بگیرم... با این وجود دو شرط با او گذاشتم:

۱. مبادا از پشت سر به ما خنجر بزند چون در آن صورت نابودش می‌کنیم.

۲. شاه به هیچ وجه نباید از سلطنت خلع شود.

رضا هر دو شرط مرا با خوشرویی پذیرفت من دست او را فشردم و به اسمایس گفتم بگذارد او به تدریج راه بیفتد.^{۴۲}

روز ۲۷ بهمن ۱۲۹۹، چهار روز قبل از حرکت نیروی قزاق به فرماندهی رضاخان به تهران، آیرنساید به تهران رفت و با نرمن گفت‌وگو کرد. او در خاطرات خود می‌نویسد: «گفت‌وگوهایم با رضاخان را به نرمن گفتم و با او ترتیب دادم تا تاریخ روزی را که قزاقهای ایرانی از سرپرستی ما خارج می‌شوند [یعنی اجازه عملیات کودتا به آنها داده می‌شود] قطعی کند.»^{۴۳} او همچنین با احمدشاه دیدار و گفت‌وگو کرد. شاه، نشان شیر و خورشید، بالاترین مدال

۴۱. همان.

42. Major General Sir Edmund Ironside. High Road to Command: The Diaries of Major General Sir Edmund Ironside 1920-1922. edited by Lord Ironside, London, 1972. pp.161-178.

۴۳. غنی، همان، صص ۳-۱۸۲.

ایران برای خدمات شایان را به او اهدا کرد. آیرنساید در این دیدار از شاه خواست که رضاخان را رسماً به فرماندهی قزاقها بگمارد ولی با سکوت او روبه‌رو شد. آیرنساید به قزوین بازگشت و روز ۲۸ بهمن به بغداد رفت و دیگر به ایران بازنگشت. آخرین کلمات او هنگام ترک ایران این بود: «من یک مرد در این کشور دیدم که قادر است ملت را رهبری کند و آن رضاخان است.»^{۴۴}

از مجموعه احوال و رفتار احمدشاه در روزهای کودتا چنین برمی‌آید که اگرچه آیرنساید و سفارت انگلیس او را در جریان جزئیات کودتا قرار ندادند، اما او را به طور کلی و به اجمال در جریان تحولی که باید رخ دهد قرار داده و از بقای سلطتش او را مطمئن ساختند.^{۴۵} همچنین معقول به نظر می‌رسد که آیرنساید، نرم‌ن را در جریان گفت‌وگوهای خود با رضاخان قرار داده باشد و حتی در مورد روز کودتا با هم صحبت داشته باشند؛ و نیز نرم‌ن آیرنساید را از فعالیتهای دیپلماتیک خود در تهران آگاه کرده باشد و آمادگی فرد در نظر گرفته شده برای شاخه سیاسی کودتا (سید ضیاء‌الدین) را به اطلاع وی رسانده باشد. افزون بر این، معقول نیست که هم نرم‌ن و هم آیرنساید، با توجه به اینکه موارد بسیار جزئی‌تری را به طور روزانه به مقامهای مافوق خود در لندن گزارش می‌دادند، از گزارش محتوای این دیدار و گفت‌وگوهای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز خود دریغ کرده باشند. بنابراین، نبودن اسناد مربوط به این مقوله، در میان اسنادی که تاکنون به توسط وزارت خارجه انگلیس منتشر شده است، بدان معنا نیست که چنین اسنادی اصلاً وجود ندارند؛ بلکه باید علت انتشار نیافتن آنها را در اهمیت و حساسیت این اسناد برای منافع انگلیس و به کلی محرمانه بودن آنها جست‌وجو کرد. بدین‌گونه، پاسخ بسیاری از سؤالات و ابهامها در مورد کودتا روشن می‌شود. اظهارات آیرنساید و سایر اسناد به خوبی نشان می‌دهند که مطالبی از قبیل بی‌اطلاعی دولت انگلیس از وقوع کودتا

44. Ironside. op. cit. pp. 177-178.

۴۵. احمد شهبور می‌نویسد مسئولین سفارت انگلیس با شاه ملاقات و درباره ضرورت حکومتی مقتدر و ثابت با او گفتگو کردند و شاه این فکر را پسندید. او می‌گوید با شاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود و این کارها را انجام دهد: ۱. قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کند؛ ۲. با دولت روس به حدی نزدیک شود که از خطر مداخله آن بکاهد و به منافع بریتانیا آسیب نرسد؛ ۳. دوایر نظامی را متحدالشکل کند و تا حدود چهار هزار نفر سرباز تربیت کند. هم او می‌گوید که مورتی‌الدوله مغرور میرزا وزیر دربار که با این نقشه مخالف بود ناگزیر جای خود را به مشارالملك داد و شهاب‌الدوله منشی مخصوص شاه هم به همین دلیل جای خود را به معین‌الملك داد. رک: بهار، همان، صص ۶۲-۶۳.

و عدم مداخله آن دولت در این واقعه، بی‌اطلاعی سفارت انگلیس از کودتا، فاقد پایه‌ای عقلانی است. همچنین از گفته آیرن‌ساید به خوبی روشن می‌شود که مهره اصلی کودتا که مقامهای انگلیس بر روی او سرمایه‌گذاری کرده بودند، رضاخان بود و سید ضیاء‌الدین به دلیل فضای عمومی کشور و برای جبران کاستیهای سیاسی و علمی رضاخان در نظر گرفته شده بود.

رضاخان و سید ضیاء‌الدین، علاوه بر فعالیتهایی که برای تدارک کودتا انجام می‌دادند، شاید با راهنمایی انگلیسیها، در پی آن بودند تا بتوانند تعدادی از شخصیتهای مؤثر در افکار عمومی را به گونه‌ای با خود همراه کنند. ملک‌الشعراى بهار می‌نویسد:

مرحوم مدرس به خود من بعدها می‌گفت: در آن اوقات از مستان ۱۲۹۹ | رضاخان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او به من توجهی نکرد؛ حاضریم با شما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم؛ چه، می‌ترسم ایران بالشویک شود.^{۴۶}

هم او می‌نویسد:

آقا سیدضیاء‌الدین یک سفر به قزوین رفت و بازگشت. من حس کردم که مشارالیه این روزها زیادتر از ایام عادی در جنبش و کار است. لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد، یعنی اول حوت ۱۲۹۹، با وی به طور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط به اوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.^{۴۷}

مأموران انگلیسی علاوه بر اینکه مجریان کودتا را برای جلب توجه رجال سیاسی یاری می‌کردند، خود نیز به طور مستقیم برای تحقق کودتا می‌کوشیدند. بهار می‌نویسد: اتفاقاً در همان اوقات مستر اسمارت از اعضای سفارت روزی به خانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را

۴۶. بهار، همان، ص ۶۱. البته این روایت جای تردید دارد؛ زیرا پیش از وقوع کودتا، رضاخان نه تنها برای جامعه، بلکه برای هیچ‌یک از نخبگان سیاسی کشور و تهران شناخته نشده بود. رضاخان هم هیچ آشنایی‌ای با نخبگان سیاسی و آگاهی از آنان نداشت. بعید به نظر می‌رسد که شخصی چون مدرس تن به گفت وگو با شخصی ناشناخته که میزان توانایی و صداقتش هم برای او روشن نبود بدهد. چه اصولاً مدرس به کودتا نمی‌اندیشید. اما بعید هم به نظر نمی‌رسد که انگلیسیها کوشیده باشند تا مجریان کودتا را به جلب همکاری اشخاص متنفذ و تأثیرگذار مأمور کنند تا به طور غیرمستقیم آنان را با خود همراه سازند. اما مهم آن است که در صورت صحت روایت یاد شده، چنین کاری نه ابتکار رضاخان، که رهنمود طراحان کودتا بود و مرحوم مدرس هم در دام آن نیفتاد.

۴۷. بهار، همان، ص ۶۶.



ژنرال آیرنساید و ژنرال هالدین بعد از کودتای ۱۲۹۹ | ۱۹۴۲-ع |

سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید، مذاکره کرد و من با او در لزوم چنین دولتی به طور کلی موافق بودم؛ ولی در انتخاب افراد و اعضاء آن دولت سلیقه ما را استنبامد و هر اشکالی که من داشتم در این مسئله بود و قرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت می شده است و وقت مذاکره طولانی نبوده است.^{۴۸}

به هر حال، در این ایام که مقدمات کودتا از هر جهت فراهم شده بود، پیشنهاد مشکوکی به احمدشاه شد که برای حفظ نظم پایتخت اعزام ۵۰۰ نفر از لشکر قزاق قزوین به تهران ضروری است. شاه پیشنهاد را پسندید و مبلغی پول هم جهت اعزام آنها تخصیص داد.^{۴۹}

در پی آن، نامه‌ای از ارکان حرب با عنوان غلامرضاخان میرپنج - یکی از امرای قزاق در قزوین - صادر شد که در آن اجازه عزیمت تعدادی از نفرات فوج قزوین به تهران

۴۹. نیازمند، همان، ص ۲۵۸.

۴۸. همان، صص ۶۱-۶۴.

برای برقراری نظم داده شده بود. در قزوین نامه به دست احمد امیراحمدی یکی از همکاران رضاخان رسید. آنان که تصمیم داشتند قوای خود را به تهران حرکت دهند، نام رضاخان میرپنج را جانشین نام غلامرضاخان میرپنج کردند.^{۵۰} بدینگونه، در ۲۸ بهمن چند ساعت پس از آنکه آیرن‌ساید ایران را ترک کرد، به جای ۵۰۰ قزاق درخواستی احمدشاه، حدود ۲۰۰۰ قزاق که کلنل اسمایس تجهیزات آنها را تدارک دیده بود (۸ توپ صحرائی و ۱۸ مسلسل) به فرماندهی رضاخان از قزوین عازم تهران شدند. در این نیرو، سرهنگ مرتضی‌خان یزدان‌پناه فرمانده پیاده و سرتیپ احمدآقاخان امیراحمدی فرمانده سواره و سرهنگ دوم شاه‌بختی معاون او بود. اکنون غیر از آیرن‌ساید و اسمایس و نرمن و اسمارت، معدودی ایرانیان از جمله رضاخان، سید ضیاءالدین طباطبایی، ماژور مسعودخان کیهان، ماژور حبیب‌الله‌خان شیانی، سرتیپ احمدآقاخان امیراحمدی و سروان کاظم‌خان سیاح از تصمیم کودتا آگاه بودند. قشون قزاق به نزدیکی کرج در محلی به نام شاه‌آباد رسید و در آنجا مستقر شد. احمدشاه همین که شنید لشکر قزاق با تجهیزات غیرمنتظره‌ای عازم تهران شد، از درخواست اولیه خود منصرف شد و به دولت دستور داد تا به اردو ابلاغ گردد که فوراً به قزوین برگردند. این موضع احمدشاه مؤید آن است که اگرچه او با یک تحول سیاسی در کشور موافقت کرده بود، اما او را از نحوه اجرا و مجریان آن بیخبر نگاه داشته بودند. تلگراف دولت در شاه‌آباد به دست رضاخان رسید. اما او از یک سو نگذاشت که دیگر افسران جزء از متن تلگراف مطلع شوند و از سوی دیگر، رئیس تلگرافخانه را با رشوه و تهدید واداشت تا به تهران خبر دهد که او نتوانست با رضاخان تماس بگیرد.^{۵۱} احمدشاه به شهاب‌الدوله رئیس تشریفات خود دستور داد تا به فرماندهان قزاق به طور تلفنی دستور بازگشت دهد. اما او هم موفق نشد با رضاخان تماس برقرار کند. احمدشاه ناگزیر در اول اسفند ماشین خود را در اختیار سردار همایون فرمانده قزاق گذاشته و او را روانه اردوی قزاق کرد تا آنها را وادار به بازگشت نماید. رضاخان سردارهمایون را نگه داشت. احمدشاه از تأخیر سردارهمایون بیشتر نگران شد و خواست شخصاً تلفنی با رضاخان صحبت کند. رضاخان برای اینکه از اجرای فرمان شاه شانه خالی کند، رضاقلی‌خان امیرخسروی را پای تلفن فرستاد و ایشان به شاه اظهار داشت که رضاخان در دسترس نیست.^{۵۲} رضاخان

۵۰. ابراهیم خواجه‌نوری. بازیگران عصر طلایی: مهید امیراحمدی. بی‌جا، ح نیکخوا، بی‌تا. صص ۸۱-۸۲.
۵۱. نیازمند، همان، ص ۲۶۰؛ و غنی، همان، ص ۱۹۴.
۵۲. نیازمند، همان، صص ۲۶۲-۲۶۰.



ادیب السلطنه سمی | ۱۳۰۷-۱۳۰۵

اجازه داد سردار همایون به تهران بازگردد و او، در بازگشت، بی‌درنگ استعفای خود را از فرماندهی قزاق تسلیم شاه کرد و شاه هم استعفای او را پذیرفت.

در همین روز امان‌الله‌خان جهانبانی (سپهبد جهانبانی بعدی) که در حال بازگشت از سفر اروپا - برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس - بود در شاه‌آباد به اردوی قزاق پیوست و همکاری خود را با رضاخان اعلام داشت. همچنین در همین روز سیدضیاء‌الدین همراه با مازور مسعودخان و کاظم‌خان سیاح با یک دستگاه

اتومبیل از تهران عازم محل استقرار اردوی قزاق و دیدار با رضاخان شدند و در همین تاریخ است که چهار فرد ذکر شده به علاوه سرتیپ امیراحمدی با هم سوگند خورده و پشت جلد قرآن را امضا کردند که در همکاری با هم صادق و جدی باشند. مرتضی‌خان یزدان‌پناه (سپهبد بعدی) در خاطرات خود درباره اولین دیدارش با سیدضیاء‌الدین در شاه‌آباد کرج چنین می‌گوید:

من خود نزد رضاخان رفتم... معرفی کرد: جناب آقای سید ضیاء نخست‌وزیر ایران. سید ضیاء از رضاخان پرسید کم و کسر چه دارید؟ گفت اول لباس بعد حقوق سه ماه افراد. سید ضیاء گفت به زودی می‌رسد. لباسها رسید، کفشها انگلیسی بود. پول هم رسید، حقوقها را دادند.^{۵۳}

اتومبیل دیگری که مأموران سفارت انگلیس در آن بودند هم رسید و پولهایی را که سفارت برای کمک به کودتا و توزیع میان افراد قزاق ارسال داشته بود به رضاخان تحویل داد. آرنولد فرمانده پرتغالی که مسئول نقلیه سفارت انگلیس بود در این باره می‌گوید: دو روز قبل از کودتا قنصل انگلیس مرا احضار کرد و گفت خودت و یک راننده مورد اعتماد به بانک شاهی بروید، مقداری پول در ماشین شما می‌گذارند؛ پولها را

در سفارت داشته باشید تا دستور بدهم. ما هم در دو ماشین کارتنهای اسکناس و کیسه‌های پول را نگاه داشتیم تا اینکه قنصل به ما دستور داد که همراه او به جاده قزوین برویم. جلوی چادر بزرگ سربازها ایستادیم. قنصل وارد چادر شد، پس از مذاکره با رضاخان پولها را در اختیار ایشان گذاشت.^{۵۴}

پس از اقدامات فوق، در دوم اسفند شیپور حرکت نواخته شد و قشون قزاق عازم مهرآباد شد. احمدشاه به معین‌الملک رئیس دفتر خود گفت با مستر نرمن تماس بگیرد و از او بخواهد تا به دیدار شاه بیاید. اما او به نرمن دسترسی پیدا نکرد؛ زیرا نرمن، که از قضایا آگاه بود و نمی‌خواست که تا قبل از انجام کودتا شاه یا نخست‌وزیر را ملاقات کند، به تلفنچی سپرده بود که هرکس او را خواست بگوید: نیست. بنابه گزارش خود نرمن، وی اصلاً در منزل نمانده بود. سپهدار هم جویای نرمن شد و به او دست نیافت. ناگزیر اسمارت، دبیر شرقی سفارت را احضار کرد. اسمارت به دیدار سپهدار رفت. سپهدار ضمن ابراز نگرانی از هجوم قزاقها ابتدا پیشنهاد می‌کند که به سرهنگ گلوب رئیس سوئدی ژاندارمری ایران دستور داده شود با نیروهای تحت فرماندهی خود به مقابله با آنان برخیزد. اما اسمارت با توجیهاتی او را از این اقدام منصرف می‌سازد. سپهدار و اسمارت به این نتیجه می‌رسند که نمایندگان از طرف دربار و سفارت برای جلوگیری از ورود قزاقها عازم مهرآباد بشوند و با رضاخان گفت و گو کنند. اسمارت پس از سپهدار به دیدار شاه رفت. احمدشاه به شدت نگران بود و سخن از ترک پایتخت به میان آورد. اما، همانگونه که از ابتدا هم مقامهای انگلیسی سرنگونی پادشاه و یا تعویض او را در آن موقعیت به صلاح خود نمی‌دانستند^{۵۵} و به همین علت هم از رضاخان تعهد گرفتند که به سلطنت احمدشاه وفادار باشد، اسمارت نیز او را مطمئن ساخت که هدف کودتا سرنگونی او نیست. نرمن در گزارشی در این باره می‌نویسد:

دبیر شرقی من توانسته بود تشویش خاطر معظم‌له را به حد کافی - یعنی تا آنجا که از اندیشه فرار منصرف شود - برطرف سازد و موافقتشان را با اجرای نقشه‌ای که در منزل سپهدار طرح و تصویب شده بود، جلب کند.^{۵۶}

۵۴. همان، ص ۲۶۳.

55. British Documents..., op.cit. Doc.394, Norman to Curzon, Jan.3, 1921 & Doc.413, Curzon to Norman, Jan. 13, 1921.

۵۶. نیازمند، همان، ص ۲۶۶.

نرمن می‌گوید اسمارت از پیش شاه یکسره به دیدن من آمد و جریان گفت و گوهای خود با سپهدار و شاه را برایم شرح داد. من نیز موافقت خود را با نقشه آنها اعلام داشتم و همان جا دو تن از افسران انگلیسی (سرهنگ هیگ کفیل رایزنی سفارت و سرهنگ هادلستن وابسته نظامی سفارت) را برای عضویت در آن هیئت تعیین کردم. اسمارت پیشنهاد داد که علاوه بر دربار، هیئت دولت ایران هم یک نماینده در این هیئت داشته باشد. در پی این تصمیم سپهدار به ادیب‌السلطنه سمیعی معاون خود تلفن کرد که به سفارت برود و از آنجا به اتفاق معین‌الملک منشی مخصوص شاه به مهرآباد برود و قزاقها را از ورود به تهران منصرف کنید. سمیعی می‌گوید نزدیک غروب به سفارت رفتم. معین‌الملک هم قبل از او آنجا حضور یافته بود. بعد از چند دقیقه هیگ و هادلستن هم وارد شدند. هیگ می‌گوید قبل از رفتن به مهرآباد نرمن را هم بینیم شاید دستورهایی داشته باشد. سمیعی می‌گوید هیگ ابتدا گزارش مفصلی از حرکت قزاقها از قزوین به تهران برای نرمن بیان کرد. او می‌گوید:

طرز بیان او [هیگ] طوری بود و وزیرمختار ارمن طوری به بیانات او گوش می‌داد و با حیرت و تعجب تلقی می‌کرد که کار بر ما هم مشتبه شده و تصور می‌کردیم که وزیرمختار از این جریانات به کلی بیخبر است.^{۵۷}

۳۷

به هر حال، نرمن هم موافقت خود را با اعزام هیئت اعلام داشت و بدین ترتیب معین‌الملک، ادیب‌السلطنه، هیگ و هادلستن از سفارت انگلیس به دیدار سپهدار رفتند و از آنجا عازم مهرآباد شدند. هیئت اعزامی از تهران هم حدود ساعت ۸ بعد از ظهر دوم اسفند به مهرآباد رسیده خود را به افسر نگهبان معرفی و تقاضای ملاقات با فرمانده اردو (رضاخان) را می‌کنند. آنها را به اتاقی راهنمایی کردند و گفتند منتظر بمانید. کمی بعد رضاخان وارد اتاق می‌شود و می‌گوید: آقایان فرمایشی داشتند؟ معین‌الملک می‌گوید حرکت ناگهانی اردوی قزاق موجب وحشت اهالی تهران شده است و اعلیحضرت می‌خواهند که قزاقها به قزوین برگردند. رضاخان با لحنی تند، ضمن برشمردن خدمات قزاق و سخنانی با همان مضامینی که چند ساعت قبل برای افراد قزاق بیان داشته بود، و اینکه پس از این همه فداکاری و خستگی می‌خواهند مدتی به دیدار خانواده خود در تهران بروند؛ و، در نهایت، می‌گوید دیگر دیر شده است؛ این تصمیمی است که

۵۷ ادیب‌السلطنه سمیعی، «شب سوم اسفند»، مجله آینه، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۰، ص ۸۷۳

صاحبمنصبان گرفته‌اند و دیگر نمی‌توانند از تصمیم خود برگردند. سپس سمیعی با لحنی آرام ضمن تکرار حرفهای معین‌الملک، اظهار داشت که خدمات و فداکاریهای قزاق همواره مورد توجه شاه و دولت بوده و استدلال می‌کند که تقاضای بازگشت نیروی قزاق به قزوین برای رویارویی باخطر حملهٔ بلشویکهاست و نه چیز دیگر. شاه و دولت هم حاضرند نظرات آقایان را قبول و اجرا کنند. بنابراین، نیازی به ورود این عده به شهر نیست و بهتر است نمایندگان آنان برای گفت‌وگو به تهران بیایند. در این میان، سیدضیاءالدین، که از ابتدا حضور داشته و یا بنابه روایتی پشت در پنهان شده بود،^{۵۸} احساس کرد که رضاخان در برابر استدلالهای سمیعی بی‌پاسخ ماند. بی‌درنگ رشته سخن را به دست گرفت و با لحنی تند از قبول تقاضای هیئت سر باز زد. پس از سخنان سیدضیاءالدین، سمیعی از هیگ می‌خواهد که او هم چیزی بگوید. هیگ هم با لحنی غیرجدی فقط می‌گوید نخست‌وزیر از قزاقها می‌خواهد که به قزوین برگردند. پس از چند لحظه سکوت، رضاخان و سید ضیاءالدین از اتاق بیرون رفتند و هیگ و هادلستن هم به دنبالشان، بی‌آنکه چیزی به معین‌الملک و سمیعی بگویند.^{۵۹} بدینگونه، هیئت اعزامی، در واقع فقط نمایندگان شاه و نخست‌وزیر، در مأموریت خود شکست خورده به تهران بازگشتند.

نیمه‌های شب سوم اسفند ۱۲۹۹ شیپور حرکت نواخته شد و قزاقها به سوی تهران حرکت کردند. در این تاریخ، فرماندهی کل امنیه (ژاندارمری) به عهدهٔ گلوپ سوئدی، فرماندهی نظمیه (پلیس) به عهدهٔ وستداهل سوئدی^{۶۰} و فرماندهی بریگاد مرکزی شامل ۵۰۰ قزاق به عهدهٔ سرهنگ شهاب بود. عملکرد فرماندهان این واحدها در تهران حکایت از آن دارد که با کودتاکنندگان هماهنگی داشته‌اند. بریگاد مرکزی در سمت مشرق شهر و در نقطهٔ مقابل مرکز امنیه (ژاندارمری) واقع است و از نظر تجهیزات نظامی نسبت به دیگر واحدها از وضعیت بهتری برخوردار است. در بعداز ظهر دوم اسفند به این بریگاد امر می‌رسد که با تمام لوازم جنگی از سربازخانهٔ خود بیرون بیاید، از دروازه دولاب که نزدیک سربازخانه است خارج شود، و نیم دایره‌ای دور شهر بزند،

۵۸ مکی، همان، ص ۲۲۱. ۵۹ غنی، همان، ص ۱۹۷، و نیازمند، همان، ص ۲۷۱.

۶۰ در گزارشی که کالدول وزیرمختار آمریکا در ایران برای وزارت خارجه کشور خود ارسال داشته است: گلوپ و وستداهل بعداً به خاطر وفاداری به منافع بریتانیا در ایران نشان صلیب اعظم شوالیه‌ها (GCMG) دریافت کردند. رک: غنی، همان، ص ۲۰۷.



از دروازه باغشاه وارد شهر شود، سرتاسر شهر را بیماید به سربازخانه خود باز گردد.^{۶۱} معلوم نیست در آن موقعیت خاص منظور از این حرکت مشکوک چه بود؛ مگر اینکه برای آماده‌سازی ذهن شهروندان تهرانی برای ورود قزاقهای کودتاگر بوده است. همچنین در شب سوم اسفند، یعنی شبی که در ساعات پایانی آن کودتا صورت گرفت، کمیونی در وزارت جنگ تشکیل می‌شود. در آن کمیون کلنل گلرپ اظهار می‌کند که «قوای خود را در باغشاه مجهز کنید و آماده باشید. قزاقها که می‌آیند هرگاه به شما

تیراندازی نکردند شما هم به آنها تیر نیندازید و دوستانه رفتار کنید.»^{۶۲} وستداهل فرمانده شهربانی از چند ماه قبل از کودتا با کمیته آهن و سیدضیاءالدین همکاری نزدیک داشت.^{۶۳} او چند روز قبل از کودتا، بنابه درخواست سیدضیاءالدین، فرماندهی هنگ دوم ژاندارمری را، که تا این تاریخ به عهده سرهنگ عبدالعلی خان اعتمادمقدم بود، به سرگرد حبیب‌الله خان شیبانی که از دوستان سیدضیاءالدین بود و از او حرف‌شنوی داشت سپرد و در شب کودتا هم مقابله با قزاقها به هنگ تحت فرماندهی همین شیبانی سپرده شد که بنابه روایتی تفنگ بدون فشنگ در اختیار افراد آن گذاشته شد.^{۶۴} سرلشکر ارفع که در آن تاریخ به نام ارفع‌السلطان با درجه سروانی در همین هنگ خدمت می‌کرد، در این باره می‌گوید:

صبح دوم اسفند سرگرد شیبانی فرمانده هنگ مرا احضار کرد و گفت در حدود هزار قزاق که چند ماه حقوق نگرفته‌اند از حوالی قزوین شورش کرده و روه تهران می‌آیند و ممکن است امشب به شهر برسند. شما باید فرماندهی هنگ را به عهده بگیرید و در منطقه بین دروازه قزوین و دروازه باغشاه از ورود آنها به تهران جلوگیری کنید... من ضمن احساس سرفرازی از واگذاری چنین مأموریتی و تعجب

۶۱. نیازمند، همان، ص ۲۷۱. ۶۲. همان، ص ۲۷۰.

۶۳. دولت‌آبادی، همان، صص ۱۵۱ و ۲۲۸. ۶۴. مکی، همان، ص ۲۲۵.

از اینکه در چنین موقعیتی چرا خود او فرماندهی جبهه را به عهده نمی‌گیرد، سؤال کردم با بودن چهار سروان ارشدتر از من چگونه می‌توانم این مأموریت را انجام دهم؟ شبیانی گفت قبلاً فکر این کار را کرده‌ام و به آن چهار نفر دو روز مرخصی داده‌ام. سؤال کردم اگر قزاقان به دستور توقف اعتنا نکردند و بخواهند از خط دفاعی من بگذرند آیا حق دارم به رویشان آتش بگشایم. جواب داد فقط در صورتی که آنها آتش گشوند شما هم آتش بگشایید...

در حدود نیمه شب، صدای تیراندازی از داخل شهر شنیده شد. من مجدداً جریان را گزارش دادم. این بار شبیانی گفت: «قزاقها در حدود ۱۵۰۰ نفر هستند و از دروازه گمرک وارد شهر شدند. در میدان توپخانه، پلیسهای مرکز پلیس حاضر به تسلیم نشدند و در اثر تیراندازی سه پلیس مقتول گردید. موضوع خاتمه یافت. هنگ را جمع کنید و به باغشاه مراجعت نمایید.»^{۶۵}

بدینگونه بود که، پس از چند ماه کوشش پیگیر، مقامهای سیاسی و نظامی انگلیس و تدارک مقدمات و تانیهای لازم در تهران و قزوین، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بدون مقاومت انجام گرفت. کودتاکنندگان پس از ورود به تهران، ابتدا مراکز نظامی و امنیتی و پس از آن وزارتخانه‌ها را تصرف کردند و سپس به جای نگهبانان ژاندارم سفارتخانه‌ها، افراد قزاق را گماردند و همزمان شروع به دستگیری رجال سیاسی کردند. فردای آن روز از سوی احمدشاه سیدضیاءالدین طباطبایی به عنوان رئیس دولت جدید منصوب شد و رضاخان، در مقام فرماندهی کل قزاق، لقب سردار سپه گرفت.

آنچه به اختصار گفته شد به خوبی ماهیت کودتا را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که اگرچه ملت ایران به شدت نیازمند یک دولت مقتدر برای ساماندهی امور خود بود، اما آنچه به نام کودتا انجام گرفت، ناشی از اراده ملی و تصمیم ملت نبود. با این همه، برخی دانسته یا نادانسته گرفتار مغلطه شده و کودتا را همان تصمیم و پاسخ طبیعی به نیازهای کشور معرفی می‌کنند. برای نمونه بر پایه همین مطالبی که با کمال اختصار مطرح شدند، آیا می‌توان با این اطلاق و قاطعیت ادعا کرد که: «اینکه رضاخان آن روز و رضاشاه بعد عامل بی‌اراده بریتانیا بود و همکاری که می‌کرد به فرمان «از ما بهتران» صورت می‌گرفت، برشک از مضامین توهم توطئه است.»^{۶۶}

۶۵- حسن ارفع. در خدمت پنج سلطان. ترجمه سید احمد نواب (صفوی). تهران، مهرآئین، ۱۳۷۷. صص ۱۲۲-۱۲۴.

۶۶- احمد اشرف. «توهم توطئه»، گفتگو. ش ۸ تابستان ۱۳۷۴، ص ۱۶.



۴۱

رضاشاه به اتفاق عده‌ای از رجال دریاری؛ از چپ نفر دوم محمدصادق کوپال، عبدالرضا افخم ابراهیمی، حسن ارفع، امان‌الله جهانبانی، صادق صادق، رضا پهلوی، باقر کاظمی، حسین سمعی [۱۹۹۶-ع]

آیا می‌توان پذیرفت که: «طراحی کودتا را چیزی جز یک اقدام ایرانی» نباید تلقی کرد؟^{۶۷}
و آیا می‌توان پذیرفت که:

دربارۀ دخالت رسمی دولت بریتانیا در کودتا نیز نه تنها نمی‌توان به نتیجه مطلوب رسید، بلکه اسناد و مدارک موجود حاکی از عدم اطلاع و بیخبری کامل اولیای وزارت خارجه و وزارت جنگ بریتانیا از جریان کودتا می‌باشد؟^{۶۸}

همچنین آیا با توجه به جایگاه ضعیف نظامی رضاخان در سال ۱۲۹۶ در نیروی قزاق، و نداشتن هیچگونه پایگاه اجتماعی و پشتوانه سیاسی داخلی و خارجی، می‌توان پذیرفت که: «رضاخان یک بار دیگر در سال ۱۹۱۷ [۱۲۹۶ ه.ش] به ابتکار خودش طرح

۶۷. سر دنس زایت. انگلیسیان در ایران. ترجمه غلامحسین صوری‌افشار. تهران، دنیا، ۱۳۵۷. ص ۱۷۵.

۶۸. ایرج ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۱۰، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸. ص ۲۵۶.

کودتایی را با حمایت امپراطوری آلمان ریخته بود.»^{۶۹}

رضاخان تاروز کودتا برای جامعه ایران، و مهم‌تر از آن برای نخبگان سیاسی کشور، ناشناخته و گمنام بود. عبدالله مستوفی درباره مؤیداحمدی می‌نویسد: «مرحوم مؤید احمدی یکی از وکلای دوره دوم و به امید وکالت دوره‌های بعد... و یکی از سیاست‌چیهای زبردست به شمار می‌آمد.»^{۷۰} آنگاه مستوفی می‌گوید:

در همان نخستین روز کودتا من و مؤیداحمدی درباره کودتا و کودتاگران صحبت می‌کردیم. سیدضیاءالدین برای ما شناخته شده بود، «ولی راجع به رضاخان چون هیچ یک حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتمان لنگ می‌ماند، که این شخص کیست، و چکاره است و انگلیسیها او را از کجا پیدا کرده‌اند؟»^{۷۱}

هنگامی که فردی برای امثال مستوفی و مؤیداحمدی این قدر مجهول است، روشن است که هیچگونه پیوندی با جامعه نداشته و فاقد پایگاه اجتماعی و پشتوانه سیاسی بوده و امکان برقراری کمترین ارتباطی برای رایزنی و جلب حمایت عمومی به منظور انجام دادن کودتا را نداشته است. همچنین در هیچ منبع معتبر تاریخی، کوچک‌ترین اثری از فعالیت‌های رضاخان برای کودتا، چه در سالهای قبل از کودتا و چه در ماههای پیش از آن، مشاهده نمی‌شود؛ حتی هیچ یک از همکاران نظامی رضاخان نیز در این باره چیزی نگفتند. مسلماً اگر اندک پیشینه‌ای در این باره وجود داشت، در تاریخنگاری پهلوی به تکرار و با شرح و بسط و شاخ و برگ بسیار مطرح می‌شد. افزون بر این، در آن تاریخ، قوای قزاق از ۹ آترباد تشکیل می‌شد که در ۹ شهر مهم کشور مستقر بودند و مجموعه افراد آن بیش از ۸ هزار نفر بود.^{۷۲} ژاندارمری نیز بین ۸ تا ۱۱ هزار نفر عضو داشته که در ۱۳ فوج و گردان در شهرهای مختلف سازماندهی شده بودند.^{۷۳} بریگاد مرکزی به عنوان نیروی محافظ دربار از ۱۲۶ صاحب‌منصب و ۲۱۴۲ درجه‌دار و سرباز تشکیل شده بود.^{۷۴} شهر تهران هم به ۱۰ ناحیه تقسیم شده بود و در هر ناحیه یک کلانتری

۶۹. اشرف، همان.

۷۰. عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران، زوار، ۱۳۳۳. ج ۳، صص ۲۱۰ و ۲۱۴.

۷۱. همان، صص ۲۱۰ و ۲۱۴.

۷۲. باقر عاقلی. رضاشاه و قشون متحدالشکل. تهران، نامک، ۱۳۷۷. صص ۹۶-۹۳.

۷۳. همان، صص ۹۸-۱۱۰؛ و هاشم شغفی. تاریخچه ژاندارمری. وزارت کشور، ژاندارمری، ۱۳۶۶. صص ۱۷-۱۶.

۷۴. عاقلی، همان، ص ۹۶.

مستقر بوده است.^{۷۵} از میان این همه قوای نظامی و انتظامی، رضاخان تا سه ماه پیش از کودتا، تنها فرماندهی بخشی از آتریاد همدان را به عهده داشت. در هیچ منبع تاریخی از رایزنی و ارتباط میان رضاخان و دیگر فرماندهان نظامی و انتظامی، کوچک‌ترین اثری مشاهده نمی‌شود.

حال اگر یک قدرت خارجی شخصی را برای اجرای کودتا برگزیند، هماهنگی لازم را با نخبگان سیاسی به عمل آورد و مدیر سیاسی کودتا را تعیین کند،^{۷۶} به شهربانی دستور دهد که «هنگام ورود قزاقها به تهران جلو آنها ایستادگی نکند»،^{۷۷} ژاندارمری را از هرگونه اقدامی برای جلوگیری از ورود قزاقها به تهران بازدارد،^{۷۸} شاه را وادار کند که «خواستهای آنها را برآورد»،^{۷۹} رجالی را که می‌توانستند برای کودتا ممانعت و مزاحمت ایجاد کنند برای او شناسایی و دستگیر کند،^{۸۰} پول و پوشاک و تجهیزات لازم در اختیارش بگذارد،^{۸۱} خود آن شخص را هم در کمتر از ۴ ماه از فرماندهی یک آتریاد به فرماندهی کل قزاق ترفیع دهد^{۸۲} و پس از همه این اقدامات، آنگاه اجازه بدهد که «او به تدریج راه بیفتد»،^{۸۳} آیا از نظر علمی چنین رخدادی را باید اقدام آن قدرت خارجی به حساب آورد یا شخص مأمور مجری؟ آیا بدون اقدامات یاد شده اصولاً کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امکان‌پذیر بود؟ آیا در تاریخ هیچگونه سند و گواهی‌ای وجود دارد که نشان دهد رضاخان توانسته باشد حتی در یکی از اقدامات یاد شده نقشی ایفا کرده باشد؟ آیا اصولاً سطح موقعیت سیاسی - نظامی و امکانات او اجازه گشودن حتی یکی از گره‌های یاد شده را به وی می‌داد؟ اگر پاسخ این پرسشها منفی باشد، که هست، پس چگونه و بر پایه کدام واقعیت تاریخی و با چه سند و دلیل علمی می‌توان چنین وانمود کرد که این کودتا تصمیمی ملی بوده و رضاخان مبتکر آن بوده و توان و امکان چنین کاری را داشت؟

با این همه، در تاریخنگاری پهلوی، اوضاع به گونه‌ای ترسیم می‌شود که گویا رضاخان از سالها پیش از کودتا همواره در فکر کودتا بوده، در میان جامعه و نخبگان سیاسی شناخته شده و پرآوازه بود و در میان قوای نظامی و انتظامی هم جایگاهی در

۷۵. مرتضی سیف‌رعی. نظم و نظمه در دوره قاجاریه. تهران، یساولی، ۱۳۶۲. صص ۹۶-۹۴؛ و فضل‌الله جعفری و دیگران. پلیس ایران. تهران، روابط عمومی شهرداری کشور، ۱۳۵۵. صص ۸۰-۷۸.

۷۶. غنی، همان، صص ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰.

۷۷. همان، ص ۲۰۱.

۷۸. همان، ص ۲۰۰.

۷۹. همان، ص ۱۹۸.

۸۰. همان، صص ۶-۲۲۵.

۸۱. همان، ص ۱۹۲.

۸۲. همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۹.

۸۳. همان، ص ۱۷۹.

حد قائم مقام فرماندهی کل قوا و یا دست کم یکی از فرماندهان ارشد قشون داشته، و به همین پایه جامعه او را به عنوان «مظهر ناسیونالیسم نو پدید ایران»^{۸۴} می دانست و «بی تابانه انتظار»^{۸۵} او را می کشید. بر پایه همین پندار چنین وانمود می شود که کودتای او نیز که اقدام مستقل خودش بوده، و دولت انگلیس هم یا از آن بیخبر بوده و یا اگر خریدار شده و «احیاناً!» مساعدتی کرده باشد،^{۸۶} منفعلانه و پس از شروع و پیشرفت عملیات بوده؛ به عنوان یک نیاز ملی، مورد استقبال و پشتیبانی طبقات و اقشار مختلف جامعه قرار گرفت.^{۸۷}

پر روشن است که چنین آشفته نویسی و برداشتهای سطحی و نادرست و توجیه گرانه‌ای در چالش با واقعیتها و داده‌های تاریخی اعتبار و کارآمدی خود را از دست می دهند. بنابر این، روشن کردن حقایق مربوط به کودتا و واقعیتهای ایران آن روز، رویکرد علمی و تحقیقی نوینی را می طلبد.